

تمثیل بی مثل

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



تمثیل بی مثل

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

ظرف تمثیل و تشبیه همواره برای بیان مطالب مورد استفاده بوده است. این امر مربوط به این زمان و این دوران نیست؛ چه بسا که در ادوار سابق از مثال‌ها به مراتب بیشتر استفاده می‌شد. در متون مذهبی تمثیلات به وفور یافت می‌شود. گاهی این مثال‌ها ذکر شده اما معانی و مفاهیم آن بیان نشده و به عهده شنونده گذاشته شده تا در آن به تعمق و تفکر پردازد و پی به مقصود گوینده ببرد.

کتاب عهد عتیق دارای تمثیل‌هایی است که معانی آنها بیان نشده است. بعضی از این تمثیل‌ها، که جملگی حمل بر ظاهر شده و حتی توسط مفسرین اسلامی شرح‌هایی بر آنها نوشته شده و چگونگی آن تفصیل یافته، در دور بهائی معانی حقیقی آنها بیان شده است.

از کتب مذهبی، شاید انجیل از لحاظ تمثیل‌ها به مراتب غنی‌تر از سایر کتب باشد. حضرت مسیح برای توضیح هر موضوعی به بیان مثال‌ها روی می‌آوردند و از طریق آن حواریون را به معانی روحانی آگاه می‌ساختند. اما بر خلاف تورات و منضمات آن، حضرت مسیح آنها را مثال‌هایی برای بیان حقیقت نامید و لذا ابداً صورت ظاهر آنها مورد اعتقاد قرار نگرفت.



ORIGINAL

در کتاب قرآن نیز ما مثال‌های بسیاری مشاهده می‌کنیم. گاه بالصراحه ذکر می‌شود که این مثال است. گاه قصص انبیاء بیان می‌گردد و شواهدی از آنها برای بیان حقایق مورد استفاده واقع می‌شود. گاه مثالی که ذکر می‌شود فاقد هر گونه توضیحی است و بدین لحاظ مؤمنین به قرآن و انجیل آن را حمل به ظاهر کرده‌اند و در این طریق آنقدر پیش رفته‌اند که معتقد به خوارق عادات شده و آیات کثیره‌ای را که ظهور هر گونه خارق عادت را مردود می‌شمارند ندیده گرفته و در پی توجیه مقصود خویش بر آمده‌اند.

در دیانت زرتشتی نیز مواردی یافت می‌شود که گویای تشبیه است. شاید به علت طولانی بودن فاصله زمانی ما با دوران حضرت زرتشت، ریشه و اصل تشبیهات فراموش شده و صورت ظاهر باقی مانده باشد. دیانت زرتشتی چون دیانت باستانی ایران است، با تاریخ این سرزمین نیز گره خورده و لهذا بعضاً با بعضی اساطیر آن زمان مرتبط شده باشد. بدین لحاظ، قهرمانان سرزمین ایران نیز گاهی شکل الگو و مثالی به خود می‌گیرند که در دور بهائی در مقام مقایسه مورد استفاده قرار گرفته است.

با آن که حضرت مسیح، در بشارات خویش به محی ثانی خود، اشاره فرموده‌اند که با مثال‌ها سخن نخواهند گفت،¹ و حضرت بهاء‌الله نیز در لوح خطاب به پاپ² بر این نکته تأکید فرموده‌اند، اما چون، به بیان حضرت عبدالبهاء، معقولات جز در قیص محسوسات نگنجد و قابل بیان نباشد، فضل الهی احاطه کرده و در نگار بیان حقایق روحانی به استفاده از مثال‌ها نیز گاهی مبادرت شده است. اما، تفاوت در این است که بیان حقیقت در قالب حکایت صورت نگرفته، بلکه از تشبیهات جهت توضیح مطالب استفاده شده است.

آثار بهائی سرشار از تمثیل‌ها و تشبیهات است. گاه تبیین در قالب تمثیل بیان شده و معنای واقعی رویدادی که در مقام تمثیل به کار رفته توضیح داده شده است. زمانی اشاره‌ای به اختصار به آیه‌ای قرآنی یا کلامی از انجیل و تورات شده که مخاطب از همان اشاره پی به مقصود ببرد. حضرت عبدالبهاء

¹ این معنی در انجیل یوحنا (باب 16، آیه 25) ذکر شده است که حضرت مسیح فرمود، "این چیزها را به مثلها به شما گفتم. لکن ساعتی می‌آید که دیگر به مثلها با شما حرف نمیزنم بلکه از پدر به شما آشکارا خبر خواهم داد."

² "کلما نزل من الأمثال قد نزل بلسان الابن و الذی یناطق الیوم لایتکلم بها" (کتاب مبین، طبع کانادا، ص 38).

در مقام مبین آیات الله مثال‌های زیادی را به کار برده‌اند که در خطابات و مفاوضات مبارک به طور
اخص و سایر الواح مبارک به طور اعم می‌توان مشاهده کرد.

بخشی از آثار بهائی در توضیح و بیان حقیقت تمثیلات و تشبیهات کتب مقدسه گذشته است که گاهی
صریحاً به توضیح آن پرداخته شده و گاهی در ضمن بیانی دیگر به طور گذرا تبیین شده است. در کتاب
مفاوضات برخی از این تمثیلات تشریح شده است. جلد دوم کتاب امر و خلق نیز حاوی بعضی
توضیحات بر تمثیلات کتب سالفه است.

در این مقاله سعی شده موارد مختلفی از رویدادهای گذشته یا قهرمانان اساطیری یا مظاهر طبیعت که
به صورت مثال یا الگو استفاده شده یا مورد مقایسه قرار گرفته بررسی و با استناد به آثار مبارک که مطرح
گردد. البته اگر قصد بر مطرح کردن کلیه تمثیل‌های کتب مقدسه سالفه باشد، این اوراق کفاف آن
را ندهد. اما، برای نمونه به بعضی از آنها اشاره شده تبیینات موجود در آثار بهائی در شرح آنها مورد
استفاده واقع خواهد شد. سپس، تمثیل‌های از آثار طلعات مقدسه بهائی بیان خواهد گردید.

تمثیل در عهد عتیق

در اسفار خمسۀ تورات و کتب منضمّ به آن با شواهدی از تمثیل مواجه می‌شویم که بعضاً ظاهری نبودن
آنها بدیهی است اما چون اشارتی به تمثیل بودن آن نشده، معنای ظاهری آن در نظر گرفته شده است.
اولین و معروف‌ترین مطلبی که در این کتاب دیده می‌شود، نحوه خلق کائنات در شش روز است و این
که در روز هفتم خداوند از خلقت آسودگی یافت و بر عرش خود جالس شد. این تمثیل گویای آن
است که خداوند قبل از آفرینش بر کیفیت خلقت خود واقف نبوده و پس از آن به نیکویی آن پی
می‌برده است.³ نکته دوم در این حکایت آن است که خداوند در همان روز اول روشنایی را آفرید؛ اما
منبع روشنایی را، که خورشید و نیرها باشند، روز سوم خلق کرد. در همین زمینه متوجه این قضیه
می‌شویم که ابتدا روز و شب خلق شده بودند که می‌گوید، "روشنایی را روز امید و تاریکی را شب
نامید و شام بود و صبح بود روزی اول" (آیه 4) و سپس "نیر اعظم را برای سلطنت روز و نیر اصغر را

³ در بدایت این داستان می‌گوید، "و خدا گفت روشنایی بشود و روشنایی شد و خدا روشنایی را دید
که نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت" (سفر پیدایش، باب اول، آیه 2). در کلام
بعد، مربوط به روز دوم، می‌گوید، "و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آنها را دریا نامید و خدا دید
که نیکو است" (همان، آیه 10).

برای سلطنت شب و ستارگان را" به وجود آورد. بدیهی است که از لحاظ تقدّم و تأخر ابداً موافق عقل و خرد نیست. لذا باید برای کلّ قضیه خلقت معنایی یافت که موافق سیر طبیعی امور باشد. بدین لحاظ دو قضیه مطرح است:

اول آن که آیا خلقت واقعاً در شش روز صورت گرفته است؟

دوم آن که، اگر قدمت آفرینش و نحوه پدید آمدنش طبق تحقیقات علمی فراتر از اینگونه سخنان است، معنای تمثیل فوق چیست؟

در اینجا باید به تبیینات موجود در کلام الهی متوسّل شد تا بتوان پی به معنای حقیقی آن برد. در مورد اول حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "عمران این کره ارض بسیار قدیم است؛ نه یکصد هزار نه دویست هزار سال؛ نه یک میلیون نه دو میلیون سال؛ بسیار قدیم است و به کلی آثار و اخبار قدیم منقطع" (مفاوضات، فصل 41 (ما)).

در گزارش یکی از ملاقات‌های حضرت عبدالبهاء با یکی از حاخام‌های یهودی در بدایع الآثار (ج 1، ص 403) چنین آمده است، "از جمله نفوسی که تازه به حضور انور مشرف شد یکی از حاخام‌های بنی اسرائیل بود. در مسائل مفصّله تورات با او صحبت می‌فرمودند که مراد از خلق آسمان‌ها و زمین‌ها در شش روز، آن روز الهی است و خلق روحانی⁴؛ والا قبل از خلق این آسمان و زمین شب و روزی نبود. و از این آیه‌ای که در تورات می‌فرماید، «روح الهی بالای آب مانند مرغی بود»⁵، مراد ماء عرفان است که سبب حیات آسمانی است. و این که می‌فرماید انسانی را به صورت خود خلق کنیم⁶، مراد

⁴ شیخ احمد احسائی نیز (در ص 153 جلد اول جوامع الكلم) "آیات قرآن شریف را در باب خلقت آسمانی و زمین در شش روز به شش ظهور تعبیر می‌نمود" (محمد حسینی، حضرت باب، ص 113).

⁵ در سفر پیدایش، باب اول، آیه 2 آمده است، "و زمین تهی و بائر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آنها را فرو گرفت."

⁶ در باب اول سفر پیدایش، آیه 26 ذکر شده است، "و خدا گفت آدم را به صورتمان و موافق شبیهان بسازیم... پس خدا آدم را به صورت خود آفرید؛ او را به صورت خدا آفرید؛ ایشان را نر و ماده آفرید."

صورت اسماء و صفات الهی است. وَاِلَّا ذَات بَارِی از صُورِ مَادِّی مقدّس است و از امثال و اشباه منزّه و مبرّا.

در خطابه‌ای از لسان حضرت عبدالبهاء نازل، "می‌فرماید خدا در هفت روز آسمان و زمین را خلق فرمود؛ با آن که قبل از خلق آسمان و زمین آفتابی نبوده، شرق و غربی وجود نداشته؛ چگونه بدون آفتاب، روز تحقّق یابد؟ پس معنی دیگر دارد" (خطابات مبارکه، ج 2، ص 335).

از لحاظ علمی نیز ثابت شده که خلقت بدایتی ندارد، بلکه در ادوار کلی تکرار شده است و آنچه که اینک برای نوع بشر مشهود است، بدایتش حداقل پانزده میلیارد سال پیش در اثر انفجار جرم فوق‌العاده مترکم و داغی بوده و عمر منظومه شمسی نیز قریب پنج میلیارد سال است. بنابراین، مفادّ اولین بخش تورات دارای معانی حقیقی است و نباید آن را حمل بر ظاهر نمود. حتّی در باب خلقت آدم نیز علم طبق شواهد موجود ثابت کرده که نسل بشر بسیار قدیم‌تر از آن است که تصوّر می‌شود. حضرت عبدالبهاء در مورد قضیه ابوالبشر آدم می‌فرماید، "اما قضیه ابوالبشر آدم که در کتب مقدّسه مذکور تأویل دارد و تفسیر خواهد. مقصود از ایجاد، خلقت روحانی است و وجود رحمانی. وَاِلَّا اندک ملاحظه بشود، اطفال نیز ادراک کنند که این کون نامتناهی جهان هستی، این وجود بی‌پایان، این دستگاه عظیم، این کارخانه قدرت قدیم، شش هزار ساله نیست. بسیار بیش از این است" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 2، ص 157).

غیر از دو مطلب فوق، مطلب بعدی در عبارت تورات این است که، "خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت." بدیهی است اگر به صورت ظاهر تلقّی شود، هنوز منشأ نور وجود نداشته که روشنایی وجود داشته باشد. بدین لحاظ معنایی برای آن باید یافت. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "عالم طبیعت عالم ظلمات است، زیرا منشأ هزار گونه فساد است، بلکه ظلمت اندر ظلمت است؛ نورانیت عالم طبیعت به اشراق شمس حقیقت است. فیض هدایت مانند شمع است که در زجاجه علم و حکمت روشن است و آن زجاجه علم و حکمت در مشکوة قلب انسانی است. دهن آن سراج نورانی از اثمار شجره مبارکه است و به درجه‌ای آن دهن لطیف است که بی‌آتش برافروزد" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 3، ص 37).

وقتی معنای نور و ظلمت روشن شود، انفکاک یکی از دیگری به مفهوم دو عالم معنوی و طبیعی جلوه می‌کند و معنا می‌یابد. بنابراین باید این نور و ظلمت را در وجود خود انسان یافت؛ یعنی چون تاریکی منشأ ندارد، لابدّ بر این است که برای نور باید منبعی یافت که نور ازلی ساطع از خداوند است و چون بتابد تاریکی را زائل سازد. حضرت عبدالبهاء توضیح می‌فرماید، "در انسان دو مقام موجود؛ نورانی و

ظلمانی؛ الهی و طبیعی؛ رحمانی و شیطانی. زیرا خطّ فاصل بین نور و ظلمت است و در دایره وجود در حوض ادنی واقع که نهایت نزول است، ولی بدایت صعود است. لهذا حائز الجتهین است. نور و ظلمت و ضلالت و هدایت؛ تا کدام غلبه نماید. اگر عقل غلبه کند نورانی است و از اعلیٰ علیین و اگر نفس غلبه کند و طبیعت مسلط گردد، ظلمانی است و از اسفل سجین. زیرا قوه ملکوتی و قوه طبیعی حیوانی در انسان در جنگند تا کدام مظفر گردد" (مائده آسمانی، ج 2، ص 83).

نور بصیرت انسان کاشف اشیاء است. وقتی نور درون انسان، مؤید به نور حقیقی که از صبح ازلی الهی نشأت گرفته، بر ظلمت غلبه نماید، در این صورت کاشف اشیاء گردد. حضرت عبدالبهاء به تفاوت نور ظاهر و نور باطن اشاره لطیفی دارند: "نور این آفتاب کیهان اشیاء را نمودار نماید؛ مظهر اشیاء است نه کاشف اشیاء. نور بصر کاشف اشیاء است نه مدرك اشیاء؛ نور حقیقت مظهر اشیاء و کاشف اشیاء و مدرك اشیاء است" (یادنامه مصباح منیر، ص 443).

حضرت عبدالبهاء در بیانات شفاهیه به توضیح چهار نوع نور می‌پردازند: "این نور ظاهر کیفیتی عراضیه که در اجسام نورانیّه ظاهر است، اما مظهر اشیاء است. یعنی جمیع کائنات را آشکار می‌نماید، لکن کاشف اشیاء نیست. مثلاً این نوری که از این سراج ساطع، جمیع حاضرین را آشکار می‌نماید و خود سراج خبری ندارد. از حاضرین غافل است. اما نور بصر مظهر اشیاست و کاشف اشیاست؛ نور بصر اشرف است از این نور ظاهری. باز نور بصر هرچند مظهر اشیاء است و کاشف اشیاء است، ولکن مدرك اشیاء نیست. همین است که اشیاء را آشکار می‌کند و کشف می‌کند، اما مدرك نیست. اما نور عقل مظهر اشیاء است و کاشف اشیاء است و مدرك اشیاء است. این نور اشرف انوار است؛ هم مظهر اشیاء است، هم کاشف و هم مدرك. لکن بعد از ظهور اشیاء. اما نور حق که «الله نور السموات و الأرض» است، زمان در آن مقام حکم ندارد؛ ماضی و مستقبل و حال یکسان است. این است که می‌فرماید، «الله نور السموات و الأرض». این نور الهی مظهر اشیاء است، کاشف اشیاء است، مدرك اشیاء است قبل از ظهور اشیاء و بعد از ظهور اشیاء. حکم زمان درباره او صدق نمی‌کند" (یادنامه مصباح منیر، ص 444، پانویس 1).

با توجه به توضیحات فوق، کاملاً مشخص می‌شود که خداوند چگونه قبل از پدید آمدن منشأ نور، به تفکیک نور از ظلمت پرداخت.

مطلب بعدی در عبارت تورات، نام گذاشتن روشنایی و تاریکی است، که اولی را روز و دومی را شب نامید. این نیز در حقیقت به تجلی نور ازلی در مظاهر ظهور و سپس غروب شمس وجودشان از این عالم

اطلاق می‌گردد. باید دانست که به بیان حضرت عبدالبهاء، "بین ظهورین ایام بطون است. هرچند برای شمس حقیقت در مرکز تقدیس خود غروب و افولی نیست ولی از مقتضیات عالم امکان طلوع و غروب است" (بدایع الآثار، ج 1، ص 23). در حقیقت، لیل عبارت از غروب شمس مظهر ظهور از عالم امکان است و تا طلوع مجدد شمس حقیقت از افق مظهر ظهور دیگر، دوران لیل باقی خواهد بود.

حضرت عبدالبهاء اصطلاح "لیل" را هم در این مورد به کار برده‌اند. بیان حضرت عبدالبهاء حاکی از آن است که مقصود از لیل دوران بطون، یا دوران بین دو ظهور است. به این بیان توجه کنید: "از یوم شهادت حضرت مسیح تا یوم ظهور جمال محمدی لیل بوده؛ ایام ظهور مطالع حقیقت یوم وصال است و ایام افول مظاهر الهیه ایام هجران است" (مائده 9، ص 13). در بیان دیگر از قلم میثاق صادر، "ایام ظهور مظاهر مقدسه یوم اشراق است، یوم وصال است، یوم سطوع انوار جمال است. پس از افول شمس حقیقت یوم فراق است، وقت غیاب است لیل هجران است تا ظهور ثانی و طلوع دیگر" (همان، ص 12).

برای لیل توضیحات دیگر نیز در آثار مبارکه وجود دارد. مثلاً حضرت بهاء‌الله در تفسیر سوره والشمس در تبیین "و اللیل اذا یغشاها" می‌فرمایند، "و المقصود من اللیل هو حجاب الأحدیة الذی کان مستوراً خلفه النقطة الحقیقیة و انہا بعد تنزلها عن مقامها استقرت فی مقرّ الواحدیة رتبة الواحدیة و کانت عنها الالف اللینیة و تحت حجاب الواحدیة ظهرت بالالف المتحرّکة و هی الالف القائمة و المعشئی الحجاب و المعشئی النقطة الحقیقیة الّتی کانت حقیقة شمس النبوة." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 13 / مضمون: مقصود از "لیل" حجاب احدیت است که نقطه حقیقت پشت آن نهان است و بعد از تنزل از جایگاه خود در مقرّ وحدانیت که رتبه واحدیت باشد مستقر می‌شود و آن عبارت از الف لینه و تحت حجاب واحدیت است که به صورت الف متحرّک ظاهر می‌شود که همان الف قائمه است و حجاب پوشاننده است که نقطه حقیقت را نهان می‌سازد و این همان حقیقت شمس نبوت است.)

می‌دانیم که مقصود از الف متحرّک همان ب است که به صورت افقی در آمده و نقطه حقیقت در تحت آن واقع شده است. و مقصود از ب، طبق احادیث اسلامی، که حضرت عبدالبهاء تبیین فرموده‌اند، "بهاء‌الله" است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "الباء الف مطلقه الهیه فی غیبا و الف مبسوطة فی شهادتها و عینها. فاجتمعت الشهادة و الغیب و العلم و العین و الباطن و الظاهر و الحقیقة و الشئون فی هذا الحرف الساطع البارع الصّادع العظیم..." (من مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص 36 / مضمون: حرف ب در حالت غیب الف مطلقه الهیه است و در ظهورش الف مبسوطة، یعنی خوابیده و افقی. پس

غیب و شهادت و آنچه که در علم الهی است و سپس عینیت یافته و باطن و ظاهر و حقیقت و شئون در این حرف روشن برتر و مُشرق عظیم جمع شده است.)

حضرت بهاءالله نیز به این نکته اشاره دارند که زمان ظهور مظاهر الهیه آغاز یوم جدید است: "نیکوست حال نفسی که در یوم الهی به اصغای ندایش فائز شد و به افق امرش توجه نمود. جمیع من علی الأرض در لیلی و ایام به نوحه و ندبه مشغول بودند که شاید ظلمت حالکاء ایام به نور ظهور سلطان اَنام روشن و منیر شود تا صاحبان نظر به منظر اکبر توجه نمایند و به انوار وجه منور گردند. چون صبح ظهور دمید و نسیم قیص مرور نمود جمیع را در خواب غفلت یافت، بل بی‌روح و مرده مشاهده نمود، مگر نفوسی که به جبل محکم تمسک جستند و به ذیل کرم تشبث نمودند" (آیات الهی، ج 2، ص 200).

حضرت اعلی به گونه دیگری به دعاهای خلق‌الله برای رسیدن یوم ظهور اشاره دارند و از آنها می‌خواهند که "ثمرات لیل" را از بین نبرند، یعنی به محض طلوع فجر یوم جدید، به مظهر ظهور ایمان آورند: "ای اهل بیان نکرده آنچه اهل فرقان کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید" (بیان فارسی، باب هفتم از واحد دوم). این بیان در لوح شیخ (ابن ذئب)، ص 128 و در مائده آسمانی ج 7، ص 252 نیز آورده شده است. حضرت اعلی در ادامه بیان مبارک می‌فرمایند، "اگر آنچه که مؤمن به بیان هستید در حین ظهور آیات او گفتید... و بر آنچه بر او هستید اطاعت او کردید، ثمره بیان را ظاهر کرده‌اید و الا لایق ذکر نیستید نزد خداوند" (مائده 7، ص 252).

با توجه به توضیحات فوق کاملاً مشهود است که نام‌گذاری "روز" و "شب" برای روشنائی و تاریکی به چه مفهومی بوده است.

مطلب دیگری که در باب اول سفر پیدایش تورات مطرح شده این است که، "و خدا گفت که نیرها در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند و برای آیات و زمانها و روزها و سالها باشند و نیرها در فلک آسمان باشند تا بر زمین روشنائی دهند و چنین شد. و خدا دو نیر بزرگ ساخت. نیر اعظم را برای سلطنت روز و نیر اصغر را برای سلطنت شب و ستارگان را و خدا آنها را در فلک آسمان گذاشت تا بر زمین روشنائی دهند و تا سلطنت نمایند بر روز و بر شب و روشنائی را از تاریکی جدا کنند و خدا دید که نیکوست" (آیات 14 الی 18).

نیر، همانگونه که از نامش پیدا است، نور بخشنده است. اما نیر اعظم نفس مظهر ظهور در هر دور است که طبق آنچه که در سطور فوق مطرح شد، در طول روز نورافشانی می‌کند؛ اما نیر اصغر، در

واقع قمر است که نورش از خودش نیست، بلکه از نیر اعظم اخذ می‌کند. در زمانی که افول نیر اعظم رخ می‌دهد، نیر اصغر نورافشانی می‌کند تا در طول شب روشنایی را از تاریکی جدا کند.

حضرت عبدالبهاء نیرات را بر چند قسم می‌دانند: "ای منیر نیرات بر چند قسم منقسم، یکی جرمش مظلم و تاریک، ولی اقتباس نور از غیر می‌کند چون قرص قمر که بذاته ظلمانی، ولی اکتساب نور از آفتاب کند و قسم دیگر مضيء و منیر بالذات است که چون قرص آفتاب است که بذاته روشن و عالم تاب؛ ولی جرمش غیر نور است و نورش غیر جرم؛ ولی جرم مقتضی نور و نور ملازم جرم به قسمی که انفکاک جز به تصور نتوان نمود؛ مثالش ماهیت غیر وجود. ولکن مقتضی آن قسم ثالث از نیرات نفس نور است که جرمش عین نور است و نور عین جرم؛ ماهیت عین وجود است وجود عین ماهیت" (یادنامه مصباح منیر، ص 454).

در بیان مبارک می‌توان مشیت اولیه، قائم مقام حق در دو عالم خلق و امر، خالق کائنات و مبعث رسل را تشخیص داد که ماهیتش عین وجود است و وجودش عین ماهیت و قابل تفکیک نیست و همو تجلی در مظاهر ظهور نموده است. دیگر خود مظاهر ظهورند که دارای نور حقیقی هستند که خالق کائنات به آنها عنایت کرده و جزو ذات آنها شده است. اما نیر نوع دوم عبارت از مبین آیات است که در هر دور به نامی نامیده شده است؛ زمانی رسول (پطرس رسول)، زمانی امام و زمانی مرکز میثاق و ولی امر خوانده شده است.

بنابراین، در طول روز، یعنی حضور عنصری مظهر ظهور در این عالم، شمس وجودش بر عالم نورافشانی می‌کند، و زمانی که از عالم امکان غروب می‌کند، نور قمر، یعنی مرکز میثاق یا مبین آیاتش، روشنی بخش اهل عالم است.

مطلب بعدی خلق موجودات دیگر، یعنی نباتات و حیوانات است. این نباتات و حیوانات دارای قدرت زاینده گی هستند، زیرا فرمود، "و خدا گفت زمین نباتات برویاند؛ علفی که تخم بیاورد و درخت میوه‌ای که موافق جنس خود میوه آورد که تخمش در آن باشد بر روی زمین" و بعد از خلق حیوانات دریایی و زمینی، "خدا آنها را برکت داده گفت بارور و کثیر شوید و آبهای دریا را پر سازید و پرندگان در زمین کثیر شوند" (آیات 12 و 22).

دو نکته را باید در اینجا مد نظر قرار داد:

اول آن که اینها همه قبل از انسان آفریده شدند⁷ و در واقع انسان غایت خلقت می‌شود و جمیع کائنات محیطی را که انسان باید در این عالم خاکی، که بدان تعلق ندارد، از آنها چه برای زیست خویش چه برای کسب بینش از وجود آنها، استفاده نماید تا از این جهان به وطن حقیقی خویش باز گردد. هر کدام از موجودات دارای صفتی از صفات الهی هستند. حضرت بهاءالله می‌فرماید، "کینونت و حقیقت هر شیئی را به اسمی از اسماء تجلی نمود و به صفتی از صفات اشراق فرمود" (مجموعه الواح طبع مصر، ص 339).

بدین لحاظ انسان باید در کائنات نظر نماید و آیات الهی را در هر یک از موجودات بیابد. این معنی را در آثار دیگران نیز می‌توان مشاهده کرد. فی‌المثل سعدی گوید:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

حکیم سبزواری⁸ گوید:

موسئی نیست که آواز انا الحق شنود ورنه این زمزمه در هر شجری نیست که نیست⁹

⁷ این معنی مورد تأیید جمال مبارک است. هیکل اطهر می‌فرماید، "بعد از خلق کل ممکنات و ایجاد موجودات به تجلی اسم یا مختار انسان را از بین اُمم و خلائق برای معرفت و محبت خود که علت غائی و سبب خلقت کائنات بود اختیار نمود چنانچه در حدیث قدسی مشهور و مذکور است" (مجموعه الواح، طبع مصر، ص 339).

⁸ مقصود از حکیم سبزواری، ملا هادی سبزواری (1212-1289 هجری قمری) از دانشمندان علوم اسلامی و شعرای ایرانی با تخلص "اسرار"

⁹ حضرت بهاءالله در جواب این بیت او در دو لوح مبارک خطاب به او بیاناتی فرموده‌اند. از آن جمله است، کلمات فردوسی، مجموعه اشراقات، ص 116-17 و مجموعه اقتدارات، ص 111-12. ضمناً در مائده آسمانی، ج 4، ص 95 نیز به این شعر او اشارتی دارند که، "و منهم من ادعی انه سمع من کل شجرة ما سمع الکلم" (مضمون: و از جمله آنها کسی که مدعی بود از هر درختی همان را می‌شنید که حضرت موسی از سدره طور شنید). حضرت عبداله‌بهاء نیز به آن اشارتی صریح دارند، "جناب مرحوم مغفور حاجی ملا هادی سبزواری در غزلی از حقیقت دمی زده‌اند و یک بیت از آن شعر این است:

در بیان حضرت بهاء الله می خوانیم که، "آنچه در آسمانها و زمین است محال بروز صفات و اسمای الهی هستند. چنانچه در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شیء به خلعت هستی مفتخر نیاید و به وجود مشرف نشود. چه آفتابهای معارف که در هر ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته" (ایقان، طبع قاهره، ص 75 / طبع آلمان، ص 64).

در همان مأخذ، در ادامه کلام آمده است، "جمع اشیاء حاکی از اسماء و صفات الهیه هستند؛ هر کدام به قدر استعداد خود مدلل و مشعرند بر معرفت الهیه به قسمی که احاطه کرده است ظهورات صفاتی و اسمائیه همه غیب و شهود را."

در بیان دیگر نازل، "آسمانها نشانه بزرگی من است به دیده پاکیزه در او بنگرید و ستارهها گواه راستی منند، به این راستی گواهی دهید" (مجموعه الواح، طبع مصر، ص 252).

در قرآن کریم نیز شاهی بر این حقیقت توان یافت که فرمود، "سُنُرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ" (سوره فصلت (41)، آیه 53).

نکته دوم این است که انسان بعد از جمیع موجودات خلق شده و جمیع آنچه قبل از او خلق شده به خاطر او بوده است. در واقع انسان، که در خلقتش به دو صفت "احسن تقویم"¹⁰ و "علی صورتنا و مثالنا"¹¹ مشخص شده (مجموعه الواح، ص 339)، غایت خلقت است؛ یعنی جمیع کائنات را خداوند خلق فرمود تا محیط آماده شود و سپس انسان قدم به عرصه وجود نهد و او دارای جمیع اسماء و صفات الهی است و مقصود از خلقتش عرفان الهی است.¹² در کتاب ایقان (ص 75 طبع قاهره / ص 6

موسی نیست که آواز انا الحق شنود / ورنه این زمزمه در هر شجری نیست که نیست. این آهنگ را حتی از هر گیاهی و خار و خسی می شنید" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 3، ص 207).

¹⁰ قرآن کریم، سوره تین (95)، آیه 4

¹¹ تورات، سفر پیدایش، باب اول، آیه 27

¹² بیان حضرت بهاء الله است که، "انسان را از بین امم و خلائق برای معرفت و محبت خود که علت غائی و سبب خلقت کائنات بود اختیار نمود" (مجموعه الواح، ص 339).

4 طبع آلمان) از قلم جمال قدم نازل، "انسان که از بین موجودات به این خلغ تخصیص یافته و به این شرافت ممتاز گشته. چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی به نحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کلّ این اسماء و صفات راجع به اوست. این است که فرموده: «الإنسان سِرِّی و اَنَا سِرُّهُ»"

در مقام دیگر از قلم قدم نازل، "... انسان را که مظهر کلّ اسماء و صفات و مرآت کینونت خود قرار فرمود و باین فضل عظیم و مرحمت قدیم خود اختصاص نمود" (مجموعه الواح طبع مصر، ص 339).

حضرت عبدالبهاء این مورد را چنین تبیین می‌فرمایند، "این که می‌فرماید انسانی را به صورت خود خلق کنم، مراد صورت اسماء و صفات الهی است و الا ذات باری از صور مادی مقدّس است و از امثال و اشباه منزّه و مبرّا" (بدایع الآثار، ج 1، ص 403).

و در کلام دیگر می‌فرمایند، "در تورات است که خدا فرمود انسانی را خلق کنم به صورت و مثال خود و در حدیث رسول می‌فرماید خلق الله الآدم علی صورته. مقصد از این صورت صورت رحمانی است. یعنی انسان صورت رحمن است و مظهر صفات یزدان. خدا حیّ است انسان هم حیّ است؛ خدا بصیر است انسان هم بصیر است؛ خدا سمیع است انسان هم سمیع است؛ خدا مقتدر است انسان هم مقتدر است. پس انسان آیت رحمن است. صورت و مثال الهی است و این تعمیم دارد و اختصاص به رجال دون نساء ندارد" (خطابات مبارکه، ج 3، ص 99).

در تعبیری دیگر، آدم در هر دور عبارت از اولین نفسی است که به مظهر ظهور ایمان می‌آورد. زیرا بدیع اول است و بنی آدم که در آن دور به مظهر ظهور ایمان آورند، فرزندان روحانی او هستند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "آدم در اکوار الهیّه و ادوار مقدّسه رحمانیه اول من آمن است، چه که بدیع اول است و بنی آدم نفسی هستند که در آن کور در ظلّ آن کلمه رحمانیه در آیند و به منزله سلاله و نسل او هستند. لهذا "و فضلناه علی کثیر ممّا خلق" مراد فضیلت این نفوس است بر سائرین. ماعدا نفوسی که به منزله آباء هستند، چه که آن نفوس مستثنی هستند و همچنین نفوسی که از عالم بشریت منسلخ شدند و به صفات ملکوتیه متّصف گشته‌اند، آن نفوس از ملاّ عالین و ملائکه مقربین محسوبند و به سمت ملکیت موسوم. آن مظاهر اگرچه به ظاهر در هیکل بشری مبعوثند، ولی فی الحقیقه هویت مقدّسند و کینونت منزّه. این حقائق مقدّسه نیز مستثنی هستند" (مائدۀ آسمانی، ج 2، ص 9-108 / یادنامه مصباح منیر، ص 153 / عبارت "و فضلناه علی کثیر... اشاره به آیه 70 از سوره اسرا است که می‌فرماید، "وَ

لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا".

این نفوس مقدّسه، که "از عالم بشریت منسلخ شدند و به صفات ملکوتیه متّصف گشته‌اند" احتمالاً همان نفوسی هستند که در یوم الست مأمور به سجدهٔ آدم نشدند و حضرت عبدالبهاء در بیانی می‌فرماید، "لعمرك لم يسبق هذا العهد عهد في كور الأولين حيث أدخل في ظلّه الملائكة العالين الذين لم يؤمروا بالسجود لآدم في يوم بدء العالم" (آیات بینات، ص 339).

در آثار حضرت بهاءالله نیز به این نفوس اشاره شده است. در سورة الهیکل نازل، "... ارجعی إلى خلف سرادق العظمة والكبرياء إذا تجدى قوماً تستضيء أنوار وجوههم كالشمس في وسط الزوال وهم يهللون ويسبحون ربهم بهذا الإسم الذي قام على مقرّ الإستقلال بسلطان العزّ والإجلال وإنك لم تسمعی منهم إلا ذكری إن ربك شهيدٌ على ما أقول وما اطلع بهؤلاء أحدٌ من الذينهم خلّقوا بكلمة الله في ازل الآزال. كذلك فصلنا لك الأمر و صرفنا الآيات لعلّ الناس في آثار ربهم يتفكرون. إنهم مأمروا بسجدة الآدم و ماحولوا وجوههم عن وجه ربك و هم من نعمة التّقدس في كلّ حينٍ يتنعمون..." (آثار قلم اعلى، ج 1، ص 7).

در کلامی حضرت بهاءالله خلقت آدم را اینگونه تشریح می‌فرماید، "أن يا نبيل فاعلم باننا سترنا اسرار الأمر في زمن التي ما أدركه الإزليون و لا السرمديون و كذا في نفسنا متوحداً فرداً واحداً مستوراً عن اعين الموجودات و مقنوعاً خلف حجاب القدس في مكن الذات و إذا أردنا أن نُظهر الأمر في ملكوت الإنشاء أخذنا كفاً من الطين بقبضة قدرتنا المقتدر العزيز الحكيم. ثمّ عجنناه بمياه القدس و نفخنا فيه روحاً من أرواح التي خلقناها في جبروت البقاء و صورنا على هيكلٍ من هياكل القدس و سميّناه بالآدم في جبروت الأسماء إن أنت من العارفين" (آثار قلم اعلى، ج 4، ص 4-183).

به این ترتیب ملاحظه می‌شود آنچه که در تورات آمده، صرفاً جنبهٔ تمثیلی دارد نه آن که به صورت ظاهر ظاهر خلقت اینگونه انجام شده باشد.

حضرت آدم و گناه او

این مبحث در باب سوم سفر آفرینش عهد عتیق درج شده است و مجمل قضیه آن که مار حوا را فریفت که از میوهٔ درخت دانش، که خداوند خوردنش را منع کرده بود، بخورد و او آدم را واداشت

که در این گناه با او سهم شود. وقتی خداوند بر این ارتکاب گناه واقف شد، آنها را از بهشت راند و این دشمنی بین زن و ذریه او و مار و مارزادگان تا به ابد باقی خواهد ماند.

داستان فوق اگر به صورت ظاهر تعبیر شود، بسیار عجیب است. آیا خداوند که عالم بالغیب و الشّهاده است نمی دانست که آدم چنین خواهد کرد و بعد از ارتکاب آن گناه، تا زمانی که آدم و حوا خودشان را از خداوند پنهان نکرده بودند، خداوند نمی دانست که آنها چنین کرده اند.

بدین لحاظ باید معنای حقیقی آن را یافت. در آثار مبارکه که در این مورد تبییناتی وجود دارد که حقیقت موضوع را بیان می دارد. قبل از هر امری باید عصمت انبیاء، از جمله حضرت آدم، را در نظر داشت. بدین لحاظ باید دانست که مقصود از گناه یا خطا در مورد حضرت آدم آن نیست که در نظر افراد بشر وجود دارد. حضرت عبدالهاء می فرماید، "اما مسألة حضرت آدم و شجره؛ مراد نه چنان است که عوام می فهمند. مقصد از شجره مقام ظهور بلوغ هیكل امر الهی است به اعلی المقامات و آن مشروط به یوم موعود و قبل از یوم موعود ظهور بلوغ و رشد ممکن نه. حضرت آدم خواست که شریعت الله به نهایت درجه بلوغ رسد، ممکن نشد. زیرا بلوغ و رشد امر الله منوط و مشروط به یوم موعود مبارک بود. مثلاً طفل در سن شیرخواری ممکن نه که ککالات انسانی بتمامها در او ظاهر شود و از اطعمه لذیذه تناول نماید، بلکه باید به شیر اکتفا کند تا به سن رشد رسد و ککالات عالم انسانی در او ظاهر و لائح گردد؛ و الا نه این است که حضرت آدم عصیان نمود و خطا کرد. این عصیان عبارت از حسنات الأبرار سیئات المقربین است نه خطا و عصیانی که عوام می فهمند و حضرت اعلی نیز یک معنی نزدیک به این معنی بیان فرموده اند و مراد از حوا حقیقت نفس آدم است" (یادنامه مصباح منیر، ص 154).

تمثیل حضرت یونس نبی و ماهی

مورد مشهور دیگری که در عهد عتیق مشاهده می شود، داستان یونس نبی و بلعیده شدنش در بطن ماهی است که مدت سه روز و سه شب در ظلمت مزبور سپری کرد و سپس از آن خلاصی یافت. یونس نبی به علت شهرتش در بلعیده شدن توسط نهنگ یا ماهی، در قرآن کریم با عنوان "ذوالنون" یا "صاحب الحوت" ذکر شده است.

این موضوع در عهد عتیق، کتاب یونس نبی، باب اول و دوم ذکر شده است: "پس یونس را برداشته در دریا انداختند و دریا از تلاطمش آرام شد و آن مردمان از خداوند سخت ترسان شدند و برای خداوند قربانی ها گذرانیدند و نذرها نمودند. و اما، خداوند ماهی بزرگی پیدا کرد که یونس را فرو برد و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند. و یونس از شکم ماهی نزد یهوه خدای خود دعا نمود و

گفت در تنگی خود خداوند را خواندم و مرا مستجاب فرمود. از شکم هاویه تضرع نمودم و آواز مرا شنیدی" (کتاب یونس نبی، باب اول آیات 15-17؛ باب دوم آیات 1-2).

این معنی در سوره الانبیاء (آیه 87 و 88) اینگونه بیان شده است، "وَإِذَا النُّونُ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَا فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الغَمِّ وَكَذَلِكَ نُجِّي الْمُؤْمِنِينَ" (مضمون: و ذوالنون [صاحب ماهی = یونس] را یاد کن که خشمگانه به راه خود رفت و گمان کرد هرگز بر او تنگ نمی گیریم؛ آنگاه در دل تاریکی ندا در داد که خدایی جز تو نیست؛ پا کا که تویی؛ من از ستمکاران بودم. آنگاه دعای او را اجابت کردیم و او را از اندوه رهانیدیم و بدین سان مؤمنان را می رهانیم).

در سوره القلم (آیه 48 به بعد) از او با عنوان "صاحب الحوت" یاد شده است: "فاصبر لحکم ربک و لاتکن کصاحب الحوت إذ نادى و هو مکظوم. لو لا أن تدارکهُ نعمةٌ من ربّه لُنُذِرَ بالعرَاء و هو مذمومٌ..." (مضمون کلی آن که: پس در انتظار حکم پروردگارت شکیبایی کن و همانند صاحب ماهی [یونس] مباش که [در تاریکی] ندا در داد و خشم فرو خورده بود. اگر نعمتی از جانب پروردگارش او را دستگیری نمی کرد، به کران [ی بی آب و علف] افکنده شده بود و قابل ملامت بود. سپس پروردگارش او را برگزید و از شایستگیانش قرار داد).

در مقام دیگر او را به اسم نامیده و داستانش را تمام و کمال نقل کرده است (سوره صافات، آیات 139 به بعد): "وَإِنَّ یُونُسَ لَمِنَ المرسلین..." (مضمون کلام آن که: و بی گمان یونس از پیامبران بود آنگاه که به سوی کشتی گرانبار گریخت، پس با آنان قرعه انداخت و او بیرون انداختنی شد و ماهی او را فرو بلعید و او در خور ملامت بود. و اگر از تسبیح گویان نبود، در شکم آن [ماهی] تا روزی که مردمان برانگیخته شوند به سر می برد؛ آنگاه او را به کرانه بلیر افکندیم و او بیمار بود و بر سر او [برای سایه افکنی] گیاهی از قسم کدو رویاندیم و [سرانجام] او را به سوی صد هزار نفر یا بیشتر فرستادیم).

حکایت عهد عتیق و قرآن بسیار شبیه است با این تفاوت که در قرآن ذکر نشده که علت رویاندن کدو بر بالای سرش چه بوده است. در عهد عتیق آمده که "و یهوه خدا کدویی رویانید و آن را بالای یونس نمود داد تا بر سر وی سایه افکنده او را از حزنش آسایش دهد و یونس از کدو بی نهایت شادمان شد. اما در فردای آن روز در وقت طلوع فجر خدا کرمی پیدا کرد که کدو را زد و خشک شد. و چون آفتاب بر آمد خدا باد شرقی گرم وزانید و آفتاب بر سر یونس تابید به حدی که بی تاب شده برای خود مسألت نمود که بمیرد و گفت مردن از زنده ماندن برای من بهتر است. خدا به یونس جواب داد آیا

صواب است که به جهت کدو غضبناک شوی؟ او گفت صواب است که تا به مرگ غضبناک شوم؟ خداوند گفت دل تو برای کدو بسوخت که برای آن زحمت نکشیدی و آن را نمودادی که در یک شب به وجود آمد و در یک شب ضایع گردید. و آیا دل من به جهت نینوا، شهر بزرگ، نسوزد که در آن بیشتر از صد و بیست هزار کس می‌باشند...» (کتاب یونس نبی، باب 4، آیه 6 به بعد).

زنده ماندن یونس در شکم ماهی و این نحوه تحمل یا بی‌صبری او بغایت باورنکردنی است. اول آن که پیامبر الهی برای هدایت خلق مبعوث شده و در راه هدایت آنها باید انواع ناملائمت را متحمل شود نه آن که تقاضای نابود شدن آنها را نماید؛ دیگر آن که بر زیستن سه روزه در بطن ماهی چه حسنی در آگاه کردن یونس مترتب است؟ مگر آن که خداوند بخواهد قدرت خود را به رخ پیامبرش بکشد. سوم این که، چگونه است که برای آگاهانیدن پیامبرش، خداوند از مثال بوته کدو استفاده می‌کند، و نفس زیستن در بطن ماهی نتواند تمثیلی برای بیان حقایقی باشد که به سادگی قابل بیان نباشد؟

در تمثیل فوق دیگر بار موضوع ظلمت (در بطن ماهی) مطرح می‌شود که گویای عالم طبیعت است که حضرت یونس مدتی را گرفتار آن شده. هر روز، که در اصطلاح عهد عتیق نمادی از سال است، گویای آن است که یونس سه سال را در میان ظلمت و تباهی این عالم عنصری گذراند تا رهانیده شده به عالم الهی رجوع فرمود.

حضرت عبدالبهاء در تبیین این تمثیل می‌فرمایند، "حضرت یونس علیه السلام؛ چون یونس درون حوتِ طبایع و عناصر شد و در ظلمات بحر امکان مبتلا گشت، یعنی از ملکوت وجود که انوار لامکان است، جدا شد، در حیز امکان موجود گردید. پس به حقیقت ذوالنون کینونت شاخصه او و حوت جسد عنصری و هیكل بشری و حقیقت ظاهر او، بحر عالم امکان است و شئون ظلهانی اکوان و چون در این تنگای تنگ و تاریک افتاد، از حقیقت جان و وجدان ندا کرد سبحانک انی تبتُ إلیک" (مائده آسمانی، ج 2، ص 2).

در تبیینی دیگر، از لسان حضرت عبدالبهاء، چنین آمده است: "چون از آیه قرآن «و ذا النون إذ ذهب مغاضباً فظن أن لن نقدره» پرسیدند. فرمودند: ظنّ دو ظنّ است. ظنّ سوء، ظنّ حُسن. و در جایی ظنّ به معنی یقین و علم آمده. «یظنون أنهم ملاقوه». اما حوت مراد همان قوم است که او را بلعیدند و در ظلمات جهل و حیوانیت و نفسانیت آنها خدا را ذکر کرده و عاقبت خدا او را نجات داد؛ یعنی قوم را هدایت کرد و در تورات قصه ذوالنون به اسم یونا است" (امر و خلق، ج 2، ص 484 (طبع طهران) / ص 207 (طبع آلمان).

در تبیین دیگر اینگونه بیانات را در زمره آیات متشابهات دانسته‌اند که مستلزم تأویل است، زیرا با عصمت کبری که خاص انبیاء است منافات دارد. فی‌المثل درباره یونس نبی فرموده‌اند، "و قال بحق ذی التّون علیه السّلام «و ذا التّون إذ ذهب مغاضباً فظنّ أنّ لن نقدرَ علیه فنادی فی الظّلمات و خاطب الرّسول الکریم إنّنا فتحنا لک فتحاً مبیناً لیغفر لک الله ما تقدّم عن ذنبک و ما تأخّر.» فهذه الآيات صريحة ناطقة بحقّ الأنبياء و يخالف العصمة الكبرى و الحال أنّ المظاهر المقدّسة الإلهیّة نور علی نور لایعتریهم ظلام الذنوب الدیجور و لایشوب حقیقتهم الرّحانیّة شوائب العصیان لأنهم شمس الهدی و بدور الدجی و نجوم السّماء فکیف یجوز أن یعتری الشّمس ظلام أو یستر البدر عوارض و حجاب. نعم، أنّ الغیوم المتکاثفة فرّما تمنع الأعین النّاظرة عن مشاهدة الكواكب السّاطعة ولكن تلك العوارض تعتری و تحول دون كرة الأرض و تحجبها عن الشّمس و أمّا تلك الكواكب النّورانیّة و السّیارات الشّمسعیّة منزّهة عن کلّ غیم و محفوظة عن کلّ ضمیم بناء علی ذلك نقول أنّ تلك الآيات الدّالة علی عصیان آدم علیه السّلام أو خطاء بعض الأنبياء أمّا هی آیات متشابهات لیست من المحکمات و لها تأویل فی قلوب ملهمة و معانی خفیّة عند النفوس المطمئنّة" (یادنامه مصباح منیر، ص 155 - مضمون: در حق صاحب ماهی علیه السلام گفته شده که وقتی در خشم شد گمان برد که ما قادر نخواهیم بود کاری علیه او انجام دهیم. پس در میان تاریکی‌ها ندا کرد و رسول کریم را مخاطب قرار داده فرمود، "ما برای تو فتوح آشکار انجام دادیم تا خداوند گاهان گذشته و آینده تو را بخشاید. این آیات صریح در حق انبیاء بیان شده و مخالف عصمت کبری است و مظاهر مقدّسه الهیه نور علی نور هستند و تاریکی گاهان آنها را در بر نمی‌گیرد و حقیقت رحمانی آنها را شائبه عصیان احاطه نکند زیرا آنها خورشیدهای هدایت و اقمار در تاریکی هستند و ستارگان آسمان. پس چگونه امکان دارد تاریکی خورشید را احاطه کند یا عوارض و حجاب سبب نهان شدن قمر گردد. بله ابرهای تراکم ممکن است چشم‌ها را از دیدن ستارگان نورانی باز دارد اما این عوارض در کره زمین ایجاد می‌شود و شمس را از دیدگان پنهان می‌سازد ولی آن ستارگان نورانی و سیّارات روشن از هر ابری منزّه و از هر ظلم و ستمی محفوظند. بنابراین می‌گوییم این آیات دال بر خطای آدم یا بعضی از انبیاء از آیات متشابهات است نه از آیات محکمات و لذا در قلوب ملهّم دارای تأویل و معانی خفیه نزد نفوس مطمئنّه است.) با تبیین فوق، این تمثیل صورت واقعی می‌یابد و معنای آن مشهود می‌گردد.

تمثیل در عهد جدید

در آثار حضرت مسیح مثال به وفور مشاهده می‌شود. این مثال‌ها گاهی در بشارت به ظهور آب آسمانی و ظهور کلی الهی است که در تمثیل صاحب باغ و باغبان‌های شیرین بیان شده (انجیل متی، باب 21،

آیات 33 به بعد) ؛ گاه در بیان غیرمنتظره بودن ظهور الهی است که در تمثیل عروس‌هایی که منتظر داماد هستند و مشعل بعضی دارای روغن کافی است و مشعل دیگران فاقد آن و چون داماد، یعنی مظهر ظهور، بیاید، آنان که تدارک کافی دیده‌اند با او داخل ملکوت شوند و بقیه پشت درهای بسته بمانند (انجیل متی، باب 25، آیات 1 به بعد) ؛ گاه در بیان لزوم حصول آمادگی در این جهان جهت عروج به عالم ملکوت است که در داستان میهمانی پادشاه گفته شده (انجیل متی، باب 22، آیات 1 به بعد) ؛ گاه در بیان انواع قلوب جهت پذیرش کلام الهی است که در تمثیل بذرهایی که بر زمین می‌ریزد (انجیل متی، باب 13، آیات 3 به بعد) به نکویی بیان گردیده است.

از جمله مثال‌هایی که در کلام حضرت یحیی تعمید دهنده می‌توان مشاهده کرد، داستان غربالی است که حضرت مسیح باید با خود داشته باشند. یحیی به دو نکته اشاره صریح داشت. اول تعمید به آتش و روح القدس بود در مقابل تعمید به آب که خود او وظیفه‌اش را انجام می‌داد. نکته دوم موضوع غربال است که حضرت مسیح با آن به جدا کردن گندم از گاه خواهد پرداخت و اولی را ذخیره خواهد کرد و دومی را در آتشی دائمی خواهد سوزاند و نابودش خواهد کرد. (انجیل متی، باب 3، آیات 11 و 12).

تعمید یافتن به معنای تطهیر است. حضرت بهاء‌الله در لوح مبارک خطاب به پاپ می‌فرماید که شخصی مسمی به یوحنا را فرستادیم تا شما را به آب تعمید داده برای ظهور مسیح تطهیر کند و اجساد شما در حین ظهور حضرتش طاهر باشد تا آن حضرت شما را به ماء روح و نار حبّ تعمید دهد "للاستعداد لتلك الايام التي فيها اراد الرحمن ان يغسلکم بماء الحيوان من ايدى الفضل و الاحسان" (کتاب مبین، ص 9-38).

و اما غربال برای جدا کردن سره از ناسره است؛¹³

¹³ غربال کردن در احادیث اسلامی نیز آمده است: عمرو بن شعيب از پدرش از جدش از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - روایت می‌کند پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: «يأتى على الناس زمان يغربلون فيه غربلة يبقى فيه حثالة قد مرجت عهدهم وأماناتهم، واختلفوا فكانوا هكذا (و شبک بین أصابعه)». «مسند احمد» (12/12 شرح احمد شاکر) می‌گوید اسناد حدیث صحیح است؛ و «مستدرک حاکم» (4/435) می‌گوید این حدیث صحیح‌الاسناد است که شیخین روایت نکرده‌اند. ذهبی نیز با او موافق است: مضمون به فارسی: زمانی می‌آید که مردم غربال می‌شوند و انسان‌های کم‌ارزش می‌مانند که

در یوم ظهور مظاهر الهی همه در صُقع واحدند و اگر کسی ایمان آورد جزو برگزیدگان است و آن کس که اعراض نمود جزو حروف نفی محسوب خواهد شد. ضمناً غربال برای تشخیص استعدادها نیز هست؛ بعضی استعدادها پرورش یافته و جوهر و گوهر انسانی از پوشش عَرَض رهایی یافته و به ظهور و بروز رسیده است؛ در این حال این توان در صاحب استعداد وجود دارد که مظهر ظهور الهی را بشناسد، اما کسانی که همچنان درگیر عَرَض هستند و نتوانسته‌اند به صیقل تربیت اجزای کریمه وجودشان را از معدن انسانی استخراج نمایند، البتّه مُعرض از حق و محروم از فضل او خواهند شد.

آنچه که بین این دو پیامبر الهی گذشت، یعنی تعمید یافتن حضرت مسیح به دست حضرت یحیی، به نزول کبوتری از آسمان منجر شد که به سوی حضرت مسیح آمد. در واقع در همان کلام، روح الهی به کبوتر تشبیه شده است و جهت علو و سمو به آسمان مشابهت داده شده است.¹⁴ اما، نزول روح الهی در هر دوری به یکی از مظاهر طبیعت تشبیه شده است. در زمانی درخت، در زمانی کبوتر، در زمانی انسانی مذکر و در دور بهائی به انسانی مؤنث تشبیه نموده‌اند. شاید بتوان گفت که در دیانت حضرت زردشت به آتش تشبیه شده باشد. حضرت بهاءالله سر تقدس آتش در دیانت زرتشتی را نمادین می‌داند

عهد و پیمان‌هایشان با هم آمیخته شده و دچار اختلاف شده‌اند (پیامبر خدا انگشتانش را در هم فرو بردند) و فرمودند مانند این انگشتان.

از حضرت امام جعفر صادق نیز روایت شده [جلد سیزدهم بحارالانوار، باب تحیص و النهی عن التّوقیت] نقل شده که "والله لتمحصن و الله لتُغربلن" (قسم به خدا که در امتحان شدید خواهید افتاد؛ قسم به خدا در غربال امتحان زیر و روی خواهید شد همانطور که گندم در غربال زیر و روی می‌شود و در نتیجه کرکاس از گندم جدا می‌شود). نگاه کنید به قاموس ایقان، ج 4، ص 1679.

¹⁴ حضرت بهاءالله در ایقان می‌فرماید که، "مقصود از سماء نیست مگر جهت علو و سمو که آن محلّ ظهور آن مشارق قدسیّه و مطالع قدیمیّه است. و این کینونات قدیمه اگر چه به حسب ظاهر از بطن امّات ظاهر می‌شوند و لیکن فی‌الحقیقه از سماوات امر نازلند و اگر چه بر ارض ساکن‌اند و لیکن بر رفرف معانی متکأند و در حینی که میان عباد مثنی می‌نمایند در هواهای قرب طائرند" (ایقان، طبع آلمان، ص 44).

که به حقیقتی الهی دلالت دارد و مقصود از آن هدایت ناس به ملکوت الهی است.¹⁵ بدین لحاظ می‌توان استنباط نمود که نمادی از وحی یا کلام الهی بوده باشد.

نزول مائده از آسمان

این معنی در هر سه کتاب مقدس، یعنی تورات، انجیل و قرآن مشاهده می‌شود. ابتدا به تورات توجه کنیم که فرمود، "و واقع شد که در عصر سلوی برآمده لشکرگاه را پوشانیدند و بامدادان شبم گرداگرد اردو نشست و چون شبمی که نشسته بود برخاست، اینک بر روی صحرا چیزی دقیق مدور و خرد مثل ژاله بر زمین بود. و چون بنی اسرائیل این را دیدند به یکدیگر گفتند که این من است؛ زیرا که ندانستند چه بود. موسی به ایشان گفت این آن نان است که خداوند به شما می‌دهد تا بخورید" (سفر خروج، باب 16، آیات 13-15).

مائده در واقع، مائده روحانی برای روح انسان است؛ حضرت موسی برای هدایت ارواح بنی اسرائیل آمده بود و آنچه از آسمان نازل می‌شد، کلام الهی برای ارتقاء ارواح آنها بود. حتی حضرت موسی در همان باب می‌فرماید، "این امری است که خداوند فرموده است که عمری از آن پر کنی تا در نسل‌های شما نگاه داشته شود تا آن نان را ببینند که در صحرا، وقتی که شما را از زمین مصر بیرون آوردم، آن را به شما خوراندیم" (آیه 32).

¹⁵ جمال مبارک می‌فرمایند، "صعود و نزول، حرکت و سکون، از خواست پروردگار ماکان و مایکون پدید آمده. سبب صعود، خفت و علت خفت، حرارت است. خداوند چنین قرار فرمود و سبب سکون ثقل و گرانی و علت آن برودت است. خداوند چنین قرار فرمود؛ و چون حرارت را که مایه حرکت و صعود و سبب وصول به مقصود بود اختیار نمود، لذا آتش حقیقی را به ید معنوی برافروخت و به عالم فرستاد تا آن آتش الهیه کل را به حرارت محبت رحمانیه به منزل دوست یگانه کشاند و صعود و هدایت نماید. این است سر کتاب شما که از قبل فرستاده شده و تا اکنون از دیده و دل مکنون و پوشیده بوده و اکنون آن آتش آغاز به روشنی تازه و گرمی بی‌اندازه هویداست تا جذب رطوبات و برویات زائده، که مایه سستی و افسردگی و سرماییه گرانی و پژمردگی است، نماید و همه امکان را به مقام قرب رحمن کشاند. هر که نزدیک شد برافروخت و رسید و هر که دوری جست باز ماند" (یاران پارسی، ص 5).

مفسرین اسلامی بسیار جستجو کرده‌اند تا ماهیت من و سلوی را بیابند. آنها مدعی‌اند که من نوعی قارچ است یا بالعکس؛ و سلوی عسل است یا به قولی (قاموس ایقان، ص 1658) نوعی پرنده است. در تفسیر دیگر گفته‌اند، "مقصود از من تمام آن نعمت‌هایی است که خدا بر بنی اسرائیل منت گذارده، و سلوی تمام مواهبی بوده که مایه آرامش آنها می‌شده است"¹⁶ که می‌تواند به معنی واقعی نزدیک‌تر باشد. زیرا در قرآن اشارتی گویا دارد که: "إنا أنزلنا التوراة فیها هدی و نور یحکم بها النبیین" (***) (مائده: 44 مضمون: ما تورات را نازل کردیم در حالی که در آن هدایت و نور بود و پیامبران با آن برای یهود حکم می‌کردند). این همان است که در تمثیل نزول مائده از آسمان بیان شده است.

تمثیل شیطان

تمثیل شیطان که در انجیل (متی، باب 5) مطرح شده بسیار معروف است. در انجیل آمده است که، "عیسی به دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه نماید... پس ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد و همه ممالک جهان و جلال آنها را بدو نشان داده به وی گفت اگر افتاده مرا سجده کنی همانا این همه را به تو بخشم..." (انجیل متی، باب 5، آیات 1 و 8 به بعد). حضرت مسیح توضیحی در باب حقیقت موضوع نمی‌دهند، اما حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "ولتر در کتاب خویش نگاشته که در انجیل منصوص است که ابلیس حضرت مسیح را به کوه بلندی برد و جمیع دنیا را عرضه داشت؛ گفت سجده به من کن تا جمیع دنیا را به تو دهم حضرت ابلیس را طرد فرمودند. نوشته است که قائل این قول از کرویت ارض بی‌خبر و جاهل بوده است زیرا هر قدر کوه بلند باشد و به عنان آسمان رسد نهایت این است نصفه کره را کشف نماید و نصف دیگر مستور ماند و بعد می‌گوید ببینید که نویسنده این عبارت چه قدر جاهل و نادان بوده است و حال آن که این عبارت دلالت بر نهایت جهالت می‌کند... این ولتر عبارت انجیل جلیل را به اصطلاح عوام گرفته و از این جاهل بوده که مقصد از شیطان عالم طبیعت بشری است که انسان را به رذائل اخلاق تشویق می‌نماید از جمله منازعه بقا و درندگی و اخلاق فاسده و فسق و فجور و هزلیات و عدم غیرت و خونخواری چون سباع ضاربه که منبعث از عالم طبیعت است یعنی شیطان عبارت از قوای طبیعت است که آن در عالم حقیقت به نفس آماره تعبیر شده پس مقصد از عبارت انجیل این است که عالم طبیعت حضرت مسیح را دلالت بر موافقت نمود تا به سبب این قوای طبیعی تمکن تام در عالم طبیعت نماید. کوه بلند اعلی ذروه عالم طبیعت بود که در آن مقام زخارف و شئون عالم طبیعت را به نظر حضرت جلوه داد. فقط نورانیت

¹⁶ در هر دو مورد نگاه کنید به مقاله "من و سلوی چیست؟" در

حضرت و روحانیت حضرت مقاومت طبیعت کرد و هواجس طبیعت را رد نمود" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 3، ص 279).

تمثیل گاه اولیه

حضرات مسیحیان معتقدند که چون حضرت آدم از امر الهی تمرّد کرده فریب شیطان را خورد و از میوه ممنوعه میل نمود و از بهشت رانده شد، حضرت مسیح برای نجات اهل عالم خود را فدا کرد و کفاره گناه مزبور را پرداخت. مسیحیانی که به این موضوع اعتقاد دارند، احتمالاً به سه فقره از کتاب مقدس ناظرند. اول، کلامی از مزامیر آل داود است (51:5) که می گوید، "در معصیت سرشته شدم؛ دوم، کلام پولس رسول در اولین رساله اش به قرنتیان (15:22) که می نویسد، "چنان که در آدم همه می میرند، در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت" و سوم آنچه که پولس رسول خطاب به رومیان (5:12-21) نوشته است: "همچنان که به وساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه موت؛ و به این گونه موت بر همه مردم طاری گشت از آنجا که همه گناه کردند؛ زیرا قبل از شریعت گناه در جهان می بود لکن گناه محسوب نمی شد در جایی که شریعت نیست؛ بلکه از آدم تا موسی موت تسلط می داشت بر آنانی نیز که بر مثال تجاوز آدم که نمونه آن آینده است که گناه نکرده بودند... اگر به سبب خطای یک نفر و با واسطه آن یک، موت سلطنت کرد، چه قدر بیشتر آنانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می پذیرند در حیات سلطنت خواهند کرد به وسیله یک، یعنی عیسی مسیح."

موضوع اول که همه اهل عالم به گناه حضرت آدم نگاهکار شمرده می شوند از نظر حضرت عبدالبهاء مردود است: "جمهور مسیحین بر آنند که حضرت آدم چون از شجره ممنوعه تناول نمود، خطا و عصیان کرد و نکبت و شامت این عصیان مسلسل در سلاله آدم موروث و برقرار شد. پس حضرت آدم سبب موت خلق گردید. این بیان بدیهی البطلان است زیرا معنی این بیان این است که جمیع خلق حتی انبیا و رسل بدون قصور و گناه محض آنکه سلاله آدم بودند بدون سبب مقصر و گناه کار گشتند و تا یوم قربانی مسیح در جحیم به عذاب الیم گرفتار بودند و این از عدالت الهیه بعید است. اگر آدم گناه کار بود، حضرت ابراهیم را چه گناه اسحق و یوسف را چه قصور موسی را چه خطا؟" (مفاوضات عبدالبهاء، فصل کط [29]).

اما این معنی در آثار این دور مبارک به نحوی دیگر تعبیر شده است. حضرت عبدالبهاء در همان فصل از کتاب مفاوضات توضیح آن می فرمایند، "بدان که در انسان دو طبیعت است طبیعت جسمانی و طبیعت روحانی. طبیعت جسمانی موروث از آدم است و طبیعت روحانی موروث از حقیقت کلمه الله

و آن روحانیت حضرت مسیح است. طبیعت جسمانیّه از آدم تولّد یافته اما طبیعت روحانیّه از فیض روح القدس متولّد شده. طبیعت جسمانیّه مصدر هر نقص است و طبیعت روحانیّه مصدر هر کمال. حضرت مسیح خود را فدا کرد تا خلق از نقایص طبیعت جسمانی خلاص شوند و به فضائل طبیعت روحانیّه متّصف گردند. این طبیعت روحانیّه که از فیض حقیقت رحمانیّه تحقّق یافته جامع جمیع کمالات است و به نفخه روح القدس پیدا شده. این طبیعت کمالات الهیّه است انوار است روحانیّات است هدایت است علویّت است بلندی همّت است عدالت است محبّت است موهبت است مهربانی به جمیع خلق است خیرات است حیات اندر حیات است این طبیعت روحانیّه تجلّی از اشراقات شمس حقیقت است. مسیح مرکز روح القدس است و متولّد از روح القدس است و به روح القدس مبعوث شده است و سلالة روح القدس است یعنی حقیقت مسیحیّه از سلالة آدم نیست بلکه زاده روح القدس است. پس مقصد از آیه بیست و دوم اصحاب پانزدهم از رساله بولس به اهل کورنتیان که می گوید و چنانکه در آدم همه می میرند در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت این است که به حسب اصطلاح آدم ابوالبشر است یعنی آدم سبب حیات جسمانی نوع انسانی است ابوت جسمانی دارد و نفس حیّ است ولی محی نیست. و حضرت مسیح سبب حیات روحانی بشر است و من حیث الروح ابوت روحانی دارد. آدم نفس حیّ است مسیح روح محی است.

در تمثیل مزبور به فدا شدن حضرت مسیح در راه نجات و رستگاری نوع بشر اشارتی است. حضرت عبدالبهاء معنای آن را چنین بیان می فرماید، "اما حضرت مسیح که کلمه الله بود و خویش را فدا کرد این دو معنی دارد معنی ظاهری و معنی حقیقی. معنی ظاهری اینست که چون حضرت مسیح را مقصد این بود که بامری قیام نماید که تربیت عالم انسانی و احیای بنی آدم و نورانیت عموم خلق بود و از قیام بچنین امری عظیم که مخالف جمیع اهل عالم و مقاومت جمیع ملل و دولست البتّه خون در هدر است و البتّه مقتول و مصلوب گردد. لهذا حضرت مسیح در وقتی که اظهار امر فرمودند جان را فدا کردند و صلیب را سریر دانستند و زخم را مرهم و زهر را شهد و شکر شمردند و به تعلیم و تربیت ناس قیام فرمودند یعنی خود را فدا کردند تا روح حیات بخشند و به جسد فانی شدند تا دیگران را به روح زنده نمایند. اما معنی ثانی فدا اینست که حضرت مسیح مانند حبه بود این حبه صورت خویش را فدا نمود تا شجره نشو و نما نماید هر چند صورت حبه متلاشی شد ولی حقیقت حبه در کمال عظمت و لطافت به هیأت شجره ظاهر گشت. مقام مسیح کمال محض بود آن کمالات الهیّه مانند آفتاب اشراق بر جمیع نفوس مؤمنه نمود و فیوضات انوار در حقائق نفوس ساطع و لامع گردید" (مفاوضات، فصل 29 [کط]).

تمثیل ماهی، قلاب و سگه

این تمثیل در انجیل متی و تبیینش در خاطرات خانم مری لوکاس مشاهده شد. داستان مذکور در باب هفدهم انجیل متی (از آیه 24 به بعد) است که گوید، "و چون ایشان وارد کفرناحوم شدند، محصلان دو درهم نزد پطرس آمده گفتند آیا استاد شما دو درهم نمی دهد؟ گفت بلی و چون به خانه در آمده عیسی بر او سبقت نموده گفت، ای شمعون چه گمان داری؟ پادشاهان جهان از چه کسان عشر و جزیه می گیرند؟ از فرزندان خویش یا از بیگانگان؟ پطرس به وی گفت از بیگانگان. عیسی بدو گفت پس یقیناً پسران آزادند. ولکن مبادا که ایشان را برنجانیم. به کثرت دریا رفته قلابی بینداز و اول ماهی که بیرون می آید گرفته و دهانش را باز کرده مبلغ چهار درهم خواهی یافت. آن را برداشته برای من و خود بدیشان بده."

حضرت عبدالبهاء در بیانات شفاهی که خانم مری لوکاس در احیان تشرّف به حضور طلعت میثاق (در سال 1905) استماع کرده و یادداشت نموده، آن را چنین توضیح فرموده‌اند:

"قلاب عبارت از تعلیمات است و ماهی عبارت از انسانی که آن را دریافت کند؛ پول عبارت از تعلیمی است که در دهان او است. وقتی حواریون از تعلیم مشخصی از تعالیم مسیح پرسیدند، امر فرمود که بروند شخص خاصی را تبلیغ کنند که این را برای آنها توضیح دهد. آنها چنین کردند، و همینطور هم شد."

"فضل الهی آنقدر عظیم است که به محض آن که شخصی ایمان بیاورد، می تواند از معرفت حقیقی یا حکمت الهی برخوردار شود."

تمثیل پرنده گلی

این موضوع در قرآن نازل و به حضرت مسیح نسبت داده شده است. در متن انجیل نمی توان آن را یافت. در آیه 49 از سوره آل عمران (3) می فرماید، "و رسولاً إلى بنی اسرائیل اَنّی قد جئتکم بآیه من ربکم اَنّی اَخْلَقْتُ لَکُمْ مِنَ الطّینِ کَهَيْئَةِ الطّیرِ فَاَنْفُخُ فِیْهِ فِیکون طیراً بِاِذْنِ اللّهِ..." (مضمون به فارسی: و پیامبری است به سوی بنی اسرائیل که [با آنان می گوید] من از سوی پروردگارتان برای شما معجزه‌ای آورده‌ام که از گل برای شما چیزی به هیأت پرنده می سازم و در آن می دمم و آن به اذن الهی پرنده‌ای [جاندار] می شود.)

تبیین آن نیز در خاطرات خانم مری لوکاس مشاهده شده است. مری لوکاس نوشته است:

در قرآن نکات بسیاری در اشاره به حضرت مسیح نازل شده که در انجیل وجود ندارد. مثلاً، گفته می‌شود که حضرت مسیح کمی گل رُس برداشتند و آن را به شکل پرنده‌ای در آوردند. سپس در آن دمیدند، پرنده پرواز کرده دور شد. "تعبیر آن این است که پرنده مظهر انسان خاکی است که از طریق حضرت مسیح تعلیمات روحانی وصول می‌کند. این داستان می‌گوید که حضرت در آن دمید و پرنده پرواز کرده دور شد. این بدان معنی است که به انسان نفثات حیات ابدیه رسید و از طریق این تنویر فکر به سماوات علم و حکمت پرواز کرد."

آب و شراب و میقات

در انجیل یوحنا لاهوتی به جشنی عروسی اشاره است که در آن آب از دست حضرت مسیح به شراب تبدیل شد. خانم مری لوکاس درباره معنای آن از حضرت عبداله‌بء سؤال کرده و جواب هیکل اطهر را در خاطرات خود نوشته است که ابتدا متن انجیل (باب 2، آیات 1-11) و سپس تبیین هیکل مبارک نقل می‌شود.

آیات مزبور به نقل از ترجمه انجیل جلیل: "و در روز سیم در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود. و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند. و چون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت شراب ندارند. عیسی به وی گفت ای زن مرا با تو چکار است؛ ساعت من هنوز نرسیده است. مادرش به نوکران گفت هر چه به شما گوید بکنید. و در آنجا شش قدح سنگی بر حسب تطهیر یهود نهاده بودند که هر یک گنجایش دو یا سه کیل داشت. عیسی بدیشان گفت قدح‌ها را از آب پر کنید و آنها را لبریز کردند. پس بدیشان گفت الآن بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید. پس بردند. و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود بچشید و ندانست که از کجا است، لیکن نوکرانی که آن را کشیده بودند می‌دانستند. رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته بدو گفت، هر کسی شراب خوب را اول می‌آورد و چون مست شدند بدتر از آن. لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی. و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند."

تبیین هیکل مبارک از یادداشت‌های خانم مری لوکاس: "برای هر امری میقاتی است. برای کشت بذر زمانی مشخص است؛ برای جمع‌آوری محصول زمان مشخصی است؛ برای خرمن کوبی نیز زمانی معین است؛ برای رشد هم زمان مشخصی است. وقتی ابتدا بذر کاشته می‌شود، نمی‌توانید انتظار داشته

باشید که بلافاصله محصول برداشت کنید. طفل نوزاد ابتدا با شیر تغذیه می‌شود؛ تدریجاً اغذیهٔ دیگر به او داده می‌شود. مریم مایل بود که حضرت مسیح خود را بر نفوس حاضر ظاهر فرماید، اما ایشان فرمودند که، "ساعت من هنوز نرسیده است."

"آب، از این لحاظ، معنای کلمات حضرت مسیح است، چه که علت حیات است، به تعبیر ظاهری و روحانی. لذا، مریم مایل بود که آن حضرت به آنها کلامی فرماید که ارواح آنها به اهتزاز آید، همانطور که شراب جسم را مهتر می‌سازد."

تمثیل نان و ماهی

یکی دیگر از سؤالاتی که خانم مری لوکاس مطرح کرده و از حضرت عبدالبهاء تبیین آن را خواستار شده است، این عبارت از انجیل یوحنا است که، "... در اینجا پسری است که پنج نان جو و دو ماهی دارد ولیکن این از برای این گروه چه می‌شود. عیسی گفت مردم را بنشانید و در آن مکان نگاه بسیار بود و آن گروه قریب به پنج هزار مرد بودند که نشستند. عیسی نانها را گرفته و شکر نموده به شاگردان داد و شاگردان به نشستگان دادند و همچنین از دو ماهی نیز به قدری که خواستند و چون سیر گشتند به شاگردان خود گفت پاره‌های باقی مانده را جمع کنید تا چیزی ضایع نشود. پس جمع کردند و از پاره‌های پنج نان جو که از خوردن‌گان زیاده آمده بود دوازده سبد پر کردند." این تمثیل که در باب نهم انجیل یوحنا ذکر شده، در باب 9 انجیل لوقا، باب 6 انجیل مرقس و باب 14 انجیل متی نیز نقل شده است.

حضرت عبدالبهاء چنین تبیین فرمودند، "قرص‌های نان عبارت از پنج کلامی است که حضرت مسیح با آن جواب دادند و کثیری از نفوس سائل را قانع کردند. ماهی مبین معنای روحانی این کلمات است. سبد پر از نانی که باقی ماند کثرت تعالیمی است که از کلمات مزبور حاصل می‌شود."

تمثیل راهزن و گوسفندان نافرمان

سؤال دیگری که خانم مری لوکاس مطرح می‌کند این کلام حضرت مسیح در انجیل یوحنا (باب 10، آیه 8) است که می‌فرماید، "جمیع کسانی که پیش از من آمدند دزد و راهزن هستند لیکن گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند. من در هستم؛ هر که از من داخل گردد نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علوفه یابد."

حضرت عبدالبهاء در جواب فرمودند، "این در وهلهٔ اولی اشاره به نفوسی است که به دروغ ادعا کردند که مسیح موعودند، اما احدی به آنها اقبال نکرد. گوسفند همیشه به صدای شبان گوش می‌دهد، اما برای نفس دیگری که شبان نیست امکان ندارد بتواند آنها را جمع کند. شبان‌های واقعی می‌توانند گله را جلب کرده در آغل خود نگه دارند، چه که حقیقت با آنها است. اما اگر نفس دیگری حتی گوسفندان را جمع کند، بالاخره پراکنده خواهند شد، زیرا آنچه که حقیقت اساس آن نباشد بقا نخواهد داشت. شجر حتی اگر سبز باشد اگر ریشه نداشته باشد خشک خواهد شد. جمیع ابنیه، اگر زیربنای محکم نداشته باشند، حتی اگر مرتفع باشند، نهایتاً فرو خواهند ریخت."

تمثیل خاک و آب دهان حضرت مسیح

در باب نهم انجیل یوحنا معجزه‌ای به حضرت مسیح نسبت داده شده است. عین عبارت مزبور از بند 5 تا 7 چنین است: "مادامی که در جهان هستم نور جهانم. این را گفت و آب دهان بر زمین انداخته از آب گل ساخت و گل را به چشمان کور مالید و بدو گفت برو در حوض سیلوحا، که به معنی مُرسَل است، بشوی. پس رفته شست و بینا شده برگشت."

حضرت عبدالبهاء چنین تبیین فرمودند، "آب دهان حضرت مسیح عبارت از معنا است. خاک عبارت از بیان است که ایشان طبق درک و فهم آنها به کار بردند" (یادداشت‌های مری لوکاس).

تمثیل شمشیر

در باب 18 از انجیل یوحنا آمده است، "آنگاه شمعون پطرس شمشیری که داشت کشیده به غلام رئیس کهنه، که ملوک نام داشت، زده گوش راستش را برید. عیسی به پطرس گفت شمشیر خود را غلاف کن." خانم مری لوکاس در این مورد سؤال کرد و حضرت عبدالبهاء چنین جواب فرمودند:

"حضرت مسیح در انجیل به حواریون می‌فرماید، «کسی که شمشیر ندارد جامهٔ خود را فروخته آن را بخرد» [لوقا، باب 22، آیه 36]. این معنای ظاهری نداشت. شمشیری که مقصود حضرت بود عبارت از زبان فصیح بود که در کتاب اشعیا از آن به شمشیر دو لبه یاد شده است.¹⁷ این تمثیل از آن جهت به

¹⁷ آنچه که در کتاب اشعیا نبی مشاهده شد "شمشیر تیز" است که البته به زبان تعبیر شده است. مثلاً در باب 49، آیه 2 آمده است: "و دهان مرا مثل شمشیر تیز ساخته...". اما در رسالهٔ پولس به عبرانیان (باب 4، جمله 12) آمده است: "کلام خدا زنده و مقتدر و برنده تر است از هر شمشیر دو دم و فرو

کار می‌رود که شمشیر می‌برد و جدا می‌کند، و از این لحاظ صحیح را از غلط و حق را از ناحق جدا می‌سازد. این بود مقصود حضرت مسیح. پطرس متوجه نشد، لذا حضرت مسیح به او امر فرمود که شمشیر را در غلاف گذاری و به این ترتیب به زبانی ساده به او نشان داد که مقصود ایشان از شمشیر، شمشیر روحانی است.

تمثیل در قرآن کریم

در آیات قرآن کریم تمثیل بسیار زیاد است که بسیاری از آنها در آثار مبارک که تبیین شده و مفاهیم و معانی آنها بیان شده است. به بعضی از آن موارد اشاره می‌شود:

از موارد مشهور در آیین اسلام، موضوع شق القمر است که به حضرت رسول اکرم نسبت می‌دهند و به آیه " اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ " (سوره قمر، آیه 1) استناد می‌کنند. ولی این تمثیل است و واقعیت ندارد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "گویند که شق القمر کرد و قمر بر کوه مکه افتاد. خیال می‌کنند که قمر جسم صغیری است که حضرت محمد او را دو پاره کرد؛ یک پاره بر این کوه انداخت و پاره دیگر بر آن کوه. این روایت محض تعصب است." (مفاوضات عبدالبهاء، ص 17)

در بیان دیگر می‌فرمایند، "قمر را معانی متعدّد است. محصور معنی ظاهر نبوده. از آن جمله مقصود اضمحلال نفسی است که قبل از طلوع شمس احدیه از افق محمدیه ناس مستنیر از انوار علوم و حکم و معارف او بودند. چون نفوسی که در کور مسیح قبل از ظهور جمال احمدی در مابین ناس دعوت به صراط مستقیم و منهج قویم می‌نمودند و انوار معارف و حکمی که از مصباح عیسوی و مشکوة مسیحی اقتباس نموده بودند از السنشان ظاهر و ناس به هدایت و دلالتشان و نور حکمت و معرفتشان در سبیل هدایت سلوک می‌نمودند. چون نیر اعظم و شمس قدم از مشرق یرب و بطحاء ظاهر گشت این نفوس

روند تا جدا کند نفس و روح و مفاصل و مغز را و ممیز افکار و نیت‌های قلب است." در باب اول مکاشفات یوحنا، آیه 16 می‌گوید، "شبهه پسر انسان را که ردای بلند در بر داشت ... و از دهانش شمشیر دو دمه تیز بیرون می‌آید و چهره‌اش چون آفتاب بود که در قوتش می‌تابد." در باب نوزدهم مکاشفات، آیه 15 آمده است: "دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسپ سفید که سوارش امین و حق نام دارد و به عدل داوری و جنگ می‌نماید ... و از دهانش شمشیری تیز بیرون می‌آید تا به آن امت‌ها را بزند و آنها را به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود..."

موفق به ایمان نشدند و از آن شمس افق توحید مستضی نگشتند لذا این نجوم ساقط و قمر منشق گشت. چون برآمد شمس انشق القمر. (امر و خلق، ج 1-2، ص 495)

دمیدن در صور با استناد به آیه 68 سوره زمر بیان می شود که دو بار در صور دمیده می شود. حضرت عبدالبهاء در خطابه ای آن را تبیین فرموده اند. در روز 9 مارچ 1919 مطابق پنجم جمادی الأولى سنه 1334 خطابه ای ایراد فرمودند: "امروز روز بسیار مبارکی است متبرک و متمن است. طلوع انوار صبح هدی است. مبدأ و منشأ امر ابری است. پرتو اشراق شمس حقیقت است. یوم نُفُخَ فی الصُّور و نُقِرَ فی النَّاقور است. وقایع این یوم خیلی عظیم است. ولكن حقیقتش در نزد اهل بصیرت معلوم و هرچند در نزد خلق شرف این یوم مجهول است. ولی نفخه اولی است. در آیه مبارکه قرآن می فرماید و نُفُخَ فی الصُّور فَصَعَقَ مَنْ فی السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ. یومی است که جمیع مَنْ فی السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ منصعق شدند. یعنی در نزد اهل بصیرت به حقیقت مدهوش گشته و انسان منصعق بیهوش یعنی محروم از حیات ابدی. به چیزی ملتفت نمی شود. اما انسان بصیر به حقیقت امر آگاه می شود. یعنی آن نفوسی که فائز به حیات ابدی می شوند ملتفت می شوند که طلوع صبح حقیقت است و نفخه اولی است که از حقایق معنویه روح حیات اخذ گشته و جهان دل و جان مستعد نفخه ثانویه گردیده است که می فرماید فَنُفِخَ فِیهِ أُخْرٰی فَاِذَا هُمْ قِیَامٌ یَنْظُرُونَ وَ اَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورٍ رَبَّهَا. و از نفخه ثانیه حقایق روحانیه و کینونات علویه حیات یابد و از اشراق شمس حقیقت به اهتزاز آید. این نفخه ثانیه ظهور جمال قدم، من یتظهره الله، است." (ایام تسعه، ص 113-114)

و از این قبیل تمثیلات در قرآن کریم بسیار است که در آثار حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء تبیین آنها مذکور و مشهور است

تمثیل در آثار حضرت بهاء الله

اگرچه حضرت بهاء الله مانند حضرت مسیح به ذکر حکایت های تمثیلی مبادرت فرمودند، اما در مقام تشبیه، نکات بسیاری از قلم و لسان مبارک نازل شد که منتهای مطلب را در نهایت بساطت و سادگی بیان می کند. در مقامی نیز اشارتی دارند که از امثال استفاده می کنند تا مردم پی به مطلب ببرند، "کذلک نُلْقِی الْأَمْثَالَ لَعَلَّ النَّاسَ یُکُونُونَ مِنَ الْعَارِفِینَ" (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 292). در همان مأخذ به نوعی دیگر علت استفاده از مثال را مطرح می فرمایند، "کذلک مَثَلْنَا لِعِبَادِنَا الْعَاقِلِینَ لَعَلَّ یُصْعَدُونَ عَنِ رَتْبَةِ النَّبَاتِ وَ یَبْلَغُونَ إِلَى الْبُلُوغِ فی هَذَا الْأَمْرِ الْمُتَمِینَ".

ارتباط انسان با آیات الهی

در آثار مبارکه که به این نکته بسیار تصریح شده که روح آدمی به کلام الهی نیاز دارد و در واقع انس و الفت انسان با آثار مبارکه، نوعی رساندن مائده به روح است. شاید به زبان دیگر بتوان گفت که روح انسان در این جهان غریب است¹⁸ و در این ولایت غربت نیاز به هم‌زبانی دارد و بدین لحاظ در جستجوی نشانی از وطن گم‌شده خویش است. از آنجا که روح انسان از عالم بالا آمده¹⁹ و البته نهایتاً به همان عالم راجع خواهد شد. اما در طی مدّت فراق، نیاز به نشانی از وطنش دارد.

حضرت بهاءالله در مقام مثال، روح انسان را به ماهی و آثار الهی را به آب تشبیه می‌فرمایند، "مثل ناس مثل حوت است و مثل الواح الهیه ماء" (لوح جناب زین‌المقرّین). این معنی در سوره‌الهیکل (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 292) نیز مشاهده می‌شود، "قُلْ أَنْ مَثَلَهُمْ كَمِثْلِ الْحَوْتِ فِي الْمَاءِ وَإِنَّ حَيَوْتَهُ بِهِ وَإِنَّهُ لَن يَعْرِفُ مِمَّ حَيَوْتُهُ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ حَكِيمٍ وَكَانَ مُحْتَجِباً عَنْهُ بِحِثِّ لَوْ يُسْئَلُ عَنْهُ الْمَاءُ وَصِفَاتُهُ لَن يَعْرِفَ وَ لَن يَفْقَهُ."

در مثالی دیگر مردمان را به برگهای درختان تشبیه می‌کنند که وجود آنها به درخت بستگی دارد اما از اصل آن غافلند، "مثل خلقی کمثل الأوراق علی الشجر و إنّها قد کانت ظاهرةً بوجودها و قائمةً بنفسها و لکن کانت غافلةً عن اصلها. کذلک مثلاً لعبادنا العاقلین" (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 292).

تشبیه دیگری که در آثار حضرت بهاءالله در مورد نیاز روح به آثار الهیه مشاهده می‌شود، ارتباط بین غذا یا رزق و جسم انسان است. همان‌طور که جسم انسان نیاز به غذا دارد، روح نیز نیاز به غذا دارد و این در مقام تشبیه است لا غیر. جمال مبارک می‌فرمایند، "فی الحقیقه از برای هر عضوی از اعضاء رزقی مقدر است. یا حبّذا النعمة التي قُدِّرَتْ لأرواح المخلصین و هی آیاتُ الله و کلماته و بیان‌الله و برهانه" (آثار قلم اعلی، ج 6، ص 308). و در مقام دیگر از قلم قدم نازل، "همچنان که غذا از برای اجساد لازم است، همین‌قسم از برای ارواح واجب. غذای روح مائده منیعة لطیفة طریه است که از سماء عنایت الهی نازل شده. اگر غذای روح به آن نرسد، البته ضعیف می‌شود" (مائده آسمانی، ج 8، ص 17).

¹⁸ حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "طوبی لغریبٍ قصد وطنه الأعلی" (آثار قلم اعلی، ج 6، ص 40)؛ در صلوة کبیر می‌خوانیم، "تری الغریب سرعاً إلى وطنه الأعلی."

¹⁹ حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "روح انسان از نزد خدا آمده به نزد خدا می‌رود" (خطابات، ج 2، ص 111).

در مقامی حضرت بهاءالله این مائده را سبب حیات ابدیه ذکر کرده‌اند و آن را همان ذکر نازل از قلم اعلی مخصوص بندگان محسوب فرموده‌اند.²⁰

تشبیه دیگر در همین باب، نسیم و شجر است. یعنی فیوضات الهیه عبارت از نسیم و وجود انسان عبارت از شجر است و از وزش نسیم در اهتزاز. بیان مبارک چنین است: "فتعالی من هذا النّسیم که أقرب من حین محبوبان حجات غفلت و نمود را به مقررّ قدس وحدت و شهود کشاند و علیلان صحرای جهل و نادانی را اقل من لمح البصر به منظر اکبر که مقام عرفان منزل بیان است رساند" (مجموعه الواح، ص 167).

در مقام دیگر خود را در مقابل اراده الهی به مرده‌ای تشبیه کرده‌اند که در دست غسل باشد یا برگ درختی که بادهای اراده خداوند حرکتش دهد: "هذه ورقة حرکتها أریاحُ مشیة ربک العزیز الحمید. هل لها استقرارٌ عند هبوب أریاح عاصفات. لا و مالک الأسماء و الصّفات، بل تحرکتها کیف ترید. لیس للعدم وجودٌ تلقاء القدم قد جاء أمره المبرم و أنطقنی بذکره بین العالمین. إنی لم أکن إلا کالمیت تلقاء أمره. قلبتني يدُ إرادة ربک الرحمن الرحیم." (لوح سلطان - الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 49-148)

در آثار مبارکه از حکایات برای بیان مطلب استفاده شده است. یکی از معروف‌ترین این حکایات در هفت وادی آمده است که می‌فرمایند:

"حکایت کنند عاشقی سالها در هجر معشوقش جان می‌باخت و در آتش فراقش می‌گداخت. از غلبه عشق صدرش از صبر خالی ماند و جسمش از روح بیزاری جُست و زندگی در فراق را از نفاق می‌شمرد و از آفاق به غایت در احتراق بود. چه روزها که از هجرش راحت نجسته و بسا شبها که از دردش نرفته. از ضعف، بدن چون آهی گشته و از درد، دل چون وای شده. به یک شربه وصلش هزار جان رایگان می‌داد و میسر نمی‌شد. طبیبان از علاجش درماندند و مؤانسان از انشش دوری جستند. بلی مریض عشق را طبیب چاره نداند مگر عنایت حبیب دستش گیرد. باری، عاقبت شجر

²⁰ حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "این مائده ابدیه سبب و علت حیات ابدی است و مائده در رتبه و مقام اول ذکر می‌است که از قلم اعلی مخصوص عباد و اماء نازل می‌شود. هنیئاً للفائزین و الفائزات" (امر و خلق، ج 2، ص 458 (طهران) / 181 (آلمان)). در مقام دیگر آمده است، "من فاز بهذا الأمر، إنه فاز بنعمة الله و المائدة المنزلة من سماء اسمه الکريم" (همان).

رجایش ثمر یأس بخشید و نار امیدش بیفسرد تا آن که شبی از جان بیزار شد و از خانه به بازار رفت. ناگاه او را عسسی تعاقب نمود. او از پیش تازان و عسس از پی دوان تا آن که عسس‌ها جمع شدند و از هر طرف راه فرار بر آن بی‌قرار بستند و آن فقیر از دل می‌نالید و به اطراف می‌دوید و با خود می‌گفت این عسس عزرائیل من است که به این تعجیل در طلب من است و یا شداد بلاد است که در کین عباد است. آن خسته‌تیر عشق به پا دوان بود و به دل نالان تا به دیوار باغی رسید و به هزار زحمت و محنت بالای دیوار رفت. دیواری به غایت بلند دید. از جان گذشت و خود را در باغ انداخت. دید معشوقش در دست چراغی دارد و تفحص انگشتی می‌نماید که از او گم شده بود. چون آن عاشق دل‌داده معشوق دل‌برده را دید، آهی برکشید و دست به دعا برداشت که ای خدا این عسس را عزت ده و دولت بخش و باقی دار که این عسس جبرئیل بود که دلیل این علیل گشت یا اسرافیل بود که حیات بخش این ذلیل شد. و آنچه گفت فی‌الحقیقه درست بود. زیرا ملاحظه شد که این ظلم منکر عسس چقدر عدل‌ها در سر داشت و چه رحمت‌ها در پرده پنهان نموده بود. به یک قهر تشنه‌صحرای عشق را به بحر معشوق واصل نمود و ظلمت فراق را به نور وصال روشن فرمود. بعیدی را به بستان قرب جای داد و علیی را به طیب قلب راه نمود. حال، آن عاشق اگر آخرین بود در اول بر عسس رحمت می‌نمود و دعایش می‌گفت و آن ظلم را عدل می‌دید. چون از آخر محبوب بود در اول ناله نمود و به شکایت زبان گشود." (آثار قلم اعلی، ج 3، ص 106)

تمثیل دیگر درباره‌ فضیل عیاض خراسانی است. حکایت او را جمال مبارک چنین بیان می‌فرمایند، "حکایت کنند که فضیل خراسانی کان من أشقی العباد و یقطع الطریق. إنه عشق جاریه و أتاها لیلۃ فصعد الجدار اذا سمع أحداً یقرء هذه الآیة «ألم یأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ» و اثر فی قلبه فقال بلن یا ربی آن و حان فرجع و تاب و قصد بیت الله الحرام و أقام فیہ ثلثین سنة إلى أن صعد روحه إلى الأفق الأعلی. عجب است که کلمه‌الله را از لسان یکی از عباد شنید و چنان مؤثر افتاد که در یک آن از حسیض امکان به افق رحمن راجع شد و این عباد در لیالی و ایام متتابعاً متوالیاً نعمات نفس رحمانی را از لسان قدرت و عظمت استماع نمودیم و آنقدر تأثیر نموده که اقللاً به قبح افعال و اعمال و ظنون و اوهام خود مطلع شویم." (اقتدارات، ص 257-258)

تمثیل در آثار حضرت عبدالبهاء

آثار حضرت عبدالبهاء نیز مشحون از تمثیل و مثال و حکایت است. در حین ایراد خطابه از بسیار موارد استفاده می‌فرمایند. مثلاً از پرواز هواپیما جهت بیان پرواز روحانی انسان؛ یا از گلی در گلدان به نوعی

دیگر بهره می‌گیرند و مطلب را بیان می‌فرمایند. در باب حکمت به حبل حکایتی متوسل می‌شوند که مربوط به دور حضرت مسیح است. این حکایت در مکاتیب عبدالبهاء، ج 1، ص 473 به بعد درج است. می‌فرمایند:

"حکایت شمعون صفا را ملاحظه باید نمود. دو نفر از حواریون حضرت روح به جهت تبلیغ امرالله به شهر انطاکیه رفتند. به مجرد ورود بنای وعظ و بیان نمودند. اهالی چون به کلی از مسائل الهی بی‌خبر بودند، جزع و فزع نمودند. این جزع و فزع منتج حبس و زنجیر شد و به هیچ وجه نفوس از تفصیل خبر نیافته راه معاشرت و الفت مقطوع گشت و چون این خبر به شمعون صفا رسید، عزم آن دیار نمود. چون وارد شد، اول به معاشرت و الفت پرداخت تا با سران و سروران نزد محبت باخت. به زهد و ورع و تقوی و بیان و تبیان فضائل و خصائل عالم انسانی در مدتی قلیله شهرت یافت. تا آن که با سلطان آن مملکت آشنا گشت و چون ملک مذکور نهایت اعتماد و اعتقاد را در حق او حاصل نمود، شبی به مناسبتی ذکر حواریین شد. پادشاه ذکر نمود که دو نفر از جاهلان بی‌خردان چندی پیش وارد این شهر شدند و بنای حرف‌های فساد گذاشتند. لهذا آنها را گرفته اسیر غل و زنجیر نمودیم. حضرت شمعون اظهار میل ملاقات ایشان نمود. احضار کردند. به مقتضای حکمت تجاهل فرمود و سؤال کردند که شما کیستید و از کجا آمده‌اید. در جواب گفتند که ما بندگان حضرت روح‌الله هستیم و از اورشلیم می‌آیم. سؤال از حضرت روح نمود که او کیست. گفتند موعود تورات است و مقصود جمیع عباد. بعد به نوع معارض از جزئی و کلی مسائل سؤال نمود؛ مجادله کرد و از نفس سؤال می‌فهمانید که چه جواب بدهید. مختصر این است که شباهت قوم را فرداً فرداً ذکر نمود و جواب دادند. گاهی بعضی را قبول می‌نمود و بعضی را مشکلات بیان می‌کرد که ملتفت نشوند که او هم از آنهاست. خلاصه چند شب بر این منوال به سؤال و جواب گذراند. گاهی مجادله و گاهی مصادقه و دمی مباحثه و وقتی محاوره می‌فرمود. تا جمیع حاضرین از اس مطالب الهیه باخبر شدند و آنچه شباهت داشتند زائل شد. در لیلۀ اخیره گفت که حقیقتش این است که آنچه گفتند صحیح است و جمیع تصدیق نمودند. آن وقت فهمیدند که این ثالث رفیق آن اثنین است. این است که در آیه مبارکه می‌فرماید، «فَعَزَّزْنَاهَا بِثَلَاثٍ» باری، مقصود از حکمت این است که انسان باید به نوع موافق که در قلوب تأثیر نماید و نفوس ادراک کنند تبلیغ امرالله نموده و نماید."

درباره غلبه سلطنت الهیه داستان سعد و قاص را بیان می‌فرمایند:

[حضرت عبدالبهاء] بیاناتی از جمله حکایت سعد وقاص را فرمودند که بعد از این که به سوی ایران شتافت، دولت کُبری²¹ را به هم در شکست و مداین را گرفت. سلطان ایران فرار نمود و عیال و دختران او اسیر شدند و یغمی کردند. در وقت مراجعت با تکبر و تفرعن زیاد وارد مدینه شد. روز جمعه بود و جمیع صحابه در مسجد بودند. عمر هم بالای منبر موعظه می کرد. چون سعد وقاص وارد شد، شمشیر در دست گرفته بود و خیلی باد کرده بود. عمر نظری به او کرده، خوب حرفی زد. گفت، "یا سعدُ أتزعمُ أن سلطانک غالبُ علی سلطانِ الله؛ کلاً إن سلطانَ الله غالبُ علی سلطانک."²² از این حرف، سعد خیلی کوچک شد.

وقتی هارون الرشید حرم بسته طواف بیت الله را می نمود و در میان جمعیت جمهور هروله²³ می کرد. شخصی از دیگری پرسید که این کیست؟ جواب داد، "هذا جبارُ الارض علی بابِ السماء."²⁴ (بدیع بشری، در ظل شجره میثاق، ص 550)

حکایت دیگر مربوط به هجوم لشکریان اسلام به قسطنطنیه و شکست مسیحیان است. در این رابطه حضرت عبدالبهاء به بیهودگی ردیه های دشمنان امرالله اشاره دارند. در این بیان مبارک آمده است:

²¹ شاید در اصل "کسری" بوده باشد و مستنسخ اشتباهاً کبری نوشته است.

²² ای سعد، آیا باور داری که سلطنت تو بر سلطنت خداوند غالب است؟ به هیچ وجه. بلکه سلطنت خداوند بر سلطنت تو غالب است.

²³ هروله = نوعی از حرکت بین راه رفتن و دویدن

²⁴ اصل این عبارت به نقل از ابراهیم بن عبدالله خراسانی به صورت "أنظر إلى جبار الأرض كيف يتضرع إلى جبار السماء" دیده شده است. در "فضائح الباطنية"، ابوحامد غزالی، ص 218، آمده است: "ابراهیم بن عبدالله خراسانی گوید با پدرم زمانی که هارون الرشید مراسم حج را اجرا می کرد به حج رفتیم. هارون الرشید دو دستش را بالا برد در حالی که می لرزید و می گریست و می گفت، "پروردگارا، تو تویی و من منم. من مکرراً به گناه باز می گردم و تو مکرراً به عفو و غفران راجعی. مرا بخشای." پدرم به من گفت، "بنگر پسر، نگاه کن به جبار روی زمین چگونه به درگاه جبار آسمان زاری و گریه می کند."

"حکایت کنند که چون سلطان محمد عثمانی قسطنطنیه را محاصره نمود شخصی از وزراء قیصر بر شخصی از علمای مسیحی در شهر وارد شد. ملاحظه نمود که آن عالم به نوشتن و نگاشتن مشغول. سؤال نمود که به چه مشغولی گفت. مشغول به ردّ نوشتن بر حضرت رسول و بر قرآن. آن وزیر متغیر شده از شدت و حدّت طپانچه بر گوش آن عالم زد که دیر خبر شدی. وقتی که علم مبین آن شخص در حجاز و یثرب بود لازم بود که رد بنویسد. حال که آن علم اعظم پرچمش پشت دروازه قسطنطنیه موج می زند و بانگ کوس نبوتش گوش شرق و غرب را پر کرده و انواز عزّتش چشم عالم را خیره نموده مشغول ردّ نوشتن شده‌اید. برخیز درمانی به جهت درد خود بجوید و مرهمی به جهت زخم درون خویش بیاید و راه فراری تحرّی نمانید که آن کوكب، شمس مضعی شد و آن سراج بدر منیر گشت. ماچاره‌ای جز قبول جزیه نداریم." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 2، ص 121)

اهمیت انتساب به جمال ابهی

در بیان اهمیت انتساب به جمال ابهی به بیان حکایتی می‌پردازند:

"روایت کنند که شخص نحیری در اعصار ماضیه که به صفت صدیقی موصوف بود و به احسن فضائل مشهور و معروف، روزی داخل مسجد شد. قاری این آیه را تلاوت می نمود «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَىٰ اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللّٰهِ». آن شخص نحیر به مجرد استماع این هدیر نعره را به فلک اثیر رساند که یا بشری و یا طوبی و یا فرحا و یا طربا و یا نفرا و یا سرورا علی ما أسندهم إلى نفسه و قال یا عبادی. فرح و شادمانی نمود و نفرو کامرانی کرد به این که عباد را نسبت به خویش داد «یا عبادی» فرمود. یعنی ای بندگان من و از شدت سرور مدهوش شد و بیفتاد. حال عبدالبهاء شما را به «ای بندگان جمال ابهی» خطاب می‌نماید. ملاحظه نمایید که این چه نسبت است و چه منقبت و چه عزّت است و چه موهبت. باید از شدت سرور مانند طیور در اوج عزّت ابدیه پرواز نمایید." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 2، ص 56 / به جلد سوم منتخباتی از مکاتیب، ص 214 و نیز جلد اول مآخذ اشعار در آثار بهائی، ص 22 نیز مراجعه شود.)

حکایتی راجع به تأییدات ملا اعلی

حضرت عبدالبهاء در بیانات شفاهی تعریف می‌فرمایند، "یک روز در بغداد با دو سه نفر از احباب به شکار رفتیم. یک عرب برهنه سیاه سوخته سوار شتر بود. جلو آمد یکی از رفقا می‌خواست به طور شوخی او را با تفنگ بترساند. دیگری با دست اشاره کرد و نگذاشت. نان خواست دادیم. توتون و چپق

خواست دادیم. پخماق خواست دادیم. قهوه خواست نداشتیم. بالاخره راضی رفت. همان شخصی که با دست اشاره کرد و مانع از ترسانیدنش شد می‌گفت این عرب نختی را به این هیکل لاغر و اندام باریک و سیاهش نگاه نکنید. صاحب عشیره بزرگی است و سواران زیادی دارد. اگر کسی به او متعرض شود فوراً جیغی کشیده نعره بلند می‌کند فریادی زده غوغایی برپا می‌کند. سواران به کمکش شتافته پیاده‌ها از عقب می‌رسند و انتقام می‌کشند. حال ما هم حال آن سیاه بیابانی است. ظاهر ما نخت و عربان و بی ناصر و معین و یگه و تنها ولی در باطن جنود ملاً اعلی ناصر است. هر وقت ما را در معرض تعرض ببینند، فوری به یاری و مددکاری می‌شتابند." (خاطرات حبیب، ج 1، طبع 118 بدیع، ص 49)

گاهی تمثیل‌های حضرت عبدالبهاء در کتب انگلیسی یافت می‌شود. حکایتی در کتاب 'Abdu'l-Baha in London' مشاهده شد که ترجمه‌اش به فارسی چنین است. این داستان در رابطه با شهادت یکی از بانوان تاریخ است:

حکایتی راجع به شهادت زنان

حضرت عبدالبهاء از حضار پرسیدند که آیا حکایت زنوبیا و سقوط پالمیرا را به خاطر دارند. سپس هیکل مبارک، در حالی که دست‌ها را آنگونه که خصیصه هیکل مبارک بود حرکت می‌دادند فرمودند:

"در شام باستان مردی حکومت می‌کرد که همسری جمیل و زیرک داشت. او آنقدر قابلیت داشت که وقتی حاکم درگذشت، به جای وی بر تخت نشست. آن اقلیم در زمان حکومت وی ترقی شایان نمود و مردان آن اقلیم تصدیق کردند که بهتر از همسرش حکومت می‌کند. بعد از مدتی قشون روم بر این مملکت هجوم آورد، اما مکرراً مغلوب شد و زنوبیا آنها را به عقب راند و پریشانی شدید در میان لشکر خصم ایجاد شد. او شعرات زیبای خود را قیچی کرد و شخصاً سوار بر اسب، با لباس سرخ‌رنگ به بر و تاجی از طلا بر سر، با شمشیری دو لبه در دست هدایت سپاه را به عهده گرفت. قیصر روم قوای خود را از ایالات نهمه احضار کرد تا او را مغلوب سازد. بعد از حربی طولانی و شجاعانه، زنوبیا به داخل شهر پالمیرا عقب نشست؛ او شهر را تقویت کرده برج و بارو و استحکاماتی عالی در آن ایجاد کرده بود. او چهار ماه در این محاصره دوام آورد و قیصر نتوانست او را وادار به خروج کند. آذوقه ذخیره شده داخل شهر به اتمام رسید و مشقت گرسنگی و امراض بر مردم غالب شد و او لابداً تسلیم گشت.

قیصر این زن بزرگ را، به علت شهامت و دوامش، بسیار تحسین کرد و از او خواست که همسر وی شود. اما، زنوبیا این تقاضا را قبول نکرد و گفت که ابداً با نفسی که دشمن مردمش است ازدواج نخواهد کرد. قیصر در غضب شد و تصمیم گرفت او را تحقیر و توهین کند. او را با کشتی به روم برد. برای این ورود مظفرانه مراسم عظیمی برپا شد و شوارع مملو از نفوس بود. در این مراسم ابتدا فیل‌ها وارد شدند و بعد از فیل‌ها شترها را وارد کردند؛ بعد از شترها بپرها و بعد پلنگ‌ها و بعد میمون‌ها را آوردند و بعد از همه آنها زنوبیا زیر زنجیر طلایی که دور گردن او بود وارد شد. اما او هنوز سر برافراشته و سر بلند وارد شد و در تصمیم خود راسخ بود. هیچ چیز نتوانست روح او را در هم شکند. او امتناع کرد که امپراطور قیصر شود، پس او را در سیاه‌چال محبوس ساختند و عاقبت جان سپرد.

حضرت عبدالبهاء ساکت شدند. سکوت بر جمع سایه افکند و مدتی طول کشید تا این سکوت شکسته شد. (ترجمه از 'Abdu'l-Baha in London'، ص 103)

آثار حضرت ولی امرالله

در آثار مبارک که حضرت ولی امرالله یک مورد دیده شد که البته قبلاً از قلم حضرت عبدالبهاء نقل شده. این نیز برای تئیم فایده عیناً نقل می‌شود: هیکل مبارک، در توقیعی به تاریخ 24 اپریل 1928 میلادی، به امضاء منشی هیکل مبارک، خطاب به محفل روحانی تبریز، چنین می‌فرماید:

"... حضرات قدری دیر خبر گشته‌اند و دست به کار شده‌اند. آیا سابقین امثال این نفوس که به این گونه اعتراضات و وسیله‌ها خواستند مانع از اعلاء کلمة الله شوند چه فائده‌ای بردند که لاحقین مانند این هیأت مغرضین بهره و ثمری برند؛ بلکه کلّ محو و نابود شدند و کلمة الله العلیا غالب و قاهر و نافذ گشت و امروزه عقلای عالم و دانشمندان امم و زمامداران دانا و هوشمند تعالیم مقدّسه مبارک را تجیید و تحسین کنند و در ترویج و انتشار نفحات قدس چون کره نار در کمال انجذاب و اشتعال مشغولند. این بیچاره‌ها هنوز در همان افکار و خیالات قدیمه جامده و تاریکی ظنون و اوهام عتیقه بایه باقی مانده‌اند. نه از عالم ملک و انقلابات دنیا خبری دارند و نه از جهان ملکوت فیضی برده‌اند. معروف است وقتی که صولت اسلام و شوکت امر سید انام لرزه بر اندام ملل و دول انداخته بود و عساکر اسلام پشت دروازه اسلامبول رسیدند و صدای توپ و نعره انتصار از هر جهت بلند، شخصی از امرای عسکریه داخل قسطنطنیه، عبوراً ملاحظه کرد که کشیشی در کمال سرعت مشغول تحریر است. پرسید چه می‌کنی و چه می‌نویسی؟ در جواب گفت کتاب ردیه بر اسلام می‌نویسم. آن شخص امیر با آن غلیان حالت و اضطراب فکری ضربتی محکم پشت گردن آن آقای کشیش بنواخت و گفت، ای نادان این

ردیه را وقتی می‌خواستی بنویسی که هنوز اسلام محصور و محبوس در جزیره‌العرب بودند. حال که به فتح مدائن و کشورستانی مشغولند و به پشت دروازهٔ اسلامبول رسیده‌اند ردیه بر بطلان دین اسلام می‌نویسی؟

مقصد این است که آفتاب عظمت و کبریا را چنان حرارت و تابش و انواری که کوه معارضه را کاه بیوده نماید و خرمن اعتراض و انکار را بسوزاند و به باد دهد. این گونه اعتراضات و اقوال هذیان و ملعبهٔ صبیان است و هیچ تأثیری در عالم امر ندارد؛ بلکه بالعکس سبب تنبه و بیداری و تذکر نفوس مستعدّه خواهد بود. (توقیعات مبارکه 1922-1948، ص 60-61)